

# نبرد خلق

کارگران همه کشورها  
متحد شوید

موفقیتهای پناهندگان ایرانی در  
هلند در جلوگیری از اخراج  
پناهجویان ایرانی  
صفحه ۶

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

NABARD - E - KHALGH No 150 . 22 NOV 1997  
\$ 1 , 2 DN , 7 Fr

شماره ۱۵۰ دوره چهارم سال چهاردهم - اول آذر ۱۳۷۶  
آمریکا و کانادا ۱ دلار، آلمان ۲ مارک، فرانسه ۷ فرانک

## پیروزی مقاومت، توطئه های رژیم

روز ۷ آبان امسال، در یک سمینار بزرگ در لندن، ۲۰۰۰ نماینده از ۱۶ کشور جهان طی یک بیانیه مشترک خواستار تحریم رژیم آخوندی و حمایت از مقاومت ایران و رئیس جمهور برگزیده شورای ملی مقاومت شدند. در این بیانیه نقض حقوق بشر توسط رژیم محکوم شده و امضاء کنندگان خواستار اجرای تدابیر جدی برای جلوگیری از عملیات تروریستی رژیم شده اند. ۲۲۴ نماینده از مجلس نمایندگان آمریکا (اکثریت نمایندگان) ضمن امضاء این بیانیه، در یک نامه جداگانه خواستار حذف نام سازمان مجاهدین خلق از لیست سازمانهای تروریستی وزارت امور خارجه آمریکا شدند. ۳۳۲ نماینده پارلمان انگلیس، ۳۲۶ تن از ایتالیا، ۱۱۶ تن از سوئیس، ۱۱۴ تن از نروژ، ۴۳ تن از لوکزامبورگ، ۳۲ تن از سن مارینو، ۲۵۰ تن از پارلمان اروپا، ۱۱۹ تن از امضاء مجلس اعیان انگلیس، ۱۱۵ تن از سناتورهای ایتالیا و شماری از نمایندگان پارلمانهای سوئد، دانمارک، هلند، استرالیا، آلمان، فرانسه، بلژیک، اردن، مصر و فلسطین با امضاء این طومار "خواستار تحریم تسلیحاتی و تجاری رژیم ایران شده و" اتخاذ تدابیری جدید علیه سانسور در ایران" (خبرگزاری رویتر ۷ آبان ۷۶) شدند. امضاء کنندگان همچنین خواستند که "به برقراری یک دموکراسی غیر مذهبی و کثرت گرا در ایران کمک" شود. (همانجا)

پس از انتشار خبر این بیانیه، مسئول شورای ملی مقاومت ایران طی یک پیام رادیو - تلویزیونی این حمایت را طنین صدای "حقانیت و مشروعیت و اعتبار بین المللی یگانه جایگزین مردم سالار و دموکراتیک - شورای ملی مقاومت ایران - در جهان" اعلام نمود. آقای رجوی ضمن برشمردن توطئه های رژیم علیه مقاومت ایران و سیاست معاشات بعضی دولتها با این رژیم اعلام نمود که برخلاف خبری که برای بار اول خبرگزاری رژیم از قول وزارت امور خارجه انگلیس اعلام کرده برای خانم رجوی هیچ درخواست ویزایی برای ورود به انگلیس صورت نگرفته و وزارت امور خارجه انگلیس، امری که وجود خارجی نداشته را به عنوان امتیاز به رژیم تقدیم کرده است.

لازم به توضیح است که دولت انگلیس نیز خود اعلام نموده که تصمیم به منع ورود خانم رجوی به انگلیس نه براساس درخواست ویزای مشخص، بلکه تصمیمی کلی از جانب دولت انگلیس بوده است. این امر را خبرگزاری رژیم طی خبری در روز ۳۰ مهر اعلام می دارد. ایرنا می گوید "وزارت خارجه انگلستان در لندن روشن ساخت که این تصمیم در ارتباط با هیچگونه تقاضای ویزا نبوده است، بلکه از مدتی پیش تحت بررسی دولت انگلستان قرار داشته است."

خبر حمایت ۲۰۰۰ نماینده پارلمان از ۱۶ کشور جهان انعکاس وسیعی در رسانه های جمعی جهان داشت. □

**اجلاس شورای عالی سازمان چریکهای فدایی خلق برگزار شد**  
در این اجلاس اعضاء کمیته مرکزی، کادرها و مسئولان سازمان شرکت داشتند گزارش سیاسی سخنگوی سازمان با حکم و اصلاح و تغییراتی در آن به تصویب اجلاس رسید. منشور سازمان به تصویب اجلاس رسید. شورای عالی سازمان تصمیم به ایجاد دبیرخانه کمیته مرکزی گرفت. شورای عالی کمیته مرکزی سازمان را انتخاب نمود.

## گزارش سیاسی سخنگوی سازمان به اجلاس شورای عالی سازمان

در اوائل آبان ماه امسال، اجلاس مشترک کمیته مرکزی، کادرها و مسئولان (شورای عالی) سازمان چریکهای فدایی خلق ایران برگزار شد. در دستور کار این اجلاس مسائل متعددی قرار داشت که به ترتیب مورد بحث، بررسی و نتیجه گیری قرار گرفت.

در ابتدا در گرامیداشت خاطره شهدای جنبش پیشتاز فدایی و تمامی شهدای راه آزادی یک دقیقه سکوت اعلام شد. پس از آن دستور کار جلسه تعیین و گزارش سیاسی سخنگوی سازمان به اجلاس ارائه شد. این گزارش به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفت و سرانجام با حکم اصلاح و تغییراتی در آن به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت. متن تصویب شده در همین شماره نبردخلق چاپ شده است. پس از آن منشور سازمان که از طرف سخنگوی سازمان پیشنهاد شده بود، به بحث گذاشته شد. خطوط کلی این منشور قبلا در کتاب تداوم توسط سخنگوی سازمان اعلام شده بود. شرکت کنندگان در اجلاس به تفصیل، مواد این منشور را مورد بحث قرار داده و یکایک مواد آن را مورد تصویب قرار دادند.

در مورد ماده ۲ این منشور نظر دیگری به جز نظر پیشنهادی وجود داشت که به جلسه ارائه شد و سرانجام پس از بحثهای طولانی هر دو ماده به رای گذاشته شد. ماده ۲ منشور به صورتی که در همین شماره نبردخلق چاپ شده به تصویب رسید. مواد دیگر منشور به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت. اجلاس شورای عالی سازمان تصمیم گرفت که برای هرچه دقیق تر و اصولی تر کردن منشور سازمان نظراتی که پیرامون منشور به سازمان ارائه می شود را انتشار بیرونی دهد و همچنین نظر دیگر در مورد ماده ۲ که به تصویب شورای عالی نرسید نیز در نبرد خلق چاپ شود.

بقیه در صفحه ۲

**دیدگاهها**  
- در باره دین، اخلاق و سیاست  
- فراکسیون اصلی  
- چند توضیح کوتاه  
در صفحه ۱۱ تا ۱۳

**زنان**  
- طلاق مساوی است با اخراج  
- زنان سیاه پوست به ندای اتحاد و قدرت جواب مثبت دادند  
- حرف ارزان است  
در صفحه ۷

**فرهنگ و هنر**  
از شب مانده هنوز دودانگی  
در صفحه ۹

**درسهای جنبش کارگری و سوسیالیستی**  
"سوسیالیسم و سندیکاها"  
در صفحه ۱۰

**یادداشتهای پراکنده**  
گفته ها و نکته ها  
صفحه ۵

هرچه گسترده تر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی

## اجلاس شورای عالی سازمان

از صفحه ۱

در مورد ماده ۲ این منشور نظر دیگری به جز نظر پیشینهای وجود داشت که به جلسه ارائه شد و سرانجام پس از بحثهای طولانی هر دو ماده به رای گذاشته شد ماده ۲ منشور به صورتی که در همین شماره نبرد خلق چاپ شده به تصویب رسید. مواد دیگر منشور به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت. اجلاس شورای عالی سازمان تصمیم گرفت که برای هر چه دقیق تر و اصولی تر کردن منشور سازمان نظراتی که پیرامون منشور به سازمان ارائه می شود را انتشار بیرونی دهد و همچنین نظر دیگر در مورد ماده ۲ که به تصویب شورای عالی نرسید نیز در نبرد خلق چاپ شود.

پس از آن اجلاس شورای عالی وارد بحثهای تشکیلاتی شد و در این رابطه چندین قرار به تصویب رساند. مهمترین تصمیم این اجلاس، ادغام کمیته تشکیلات و روابط عمومی سازمان در یک ارگان واحد به نام "دبیرخانه کمیته مرکزی" بود که مسئولیت هر دو بخش را یک جا به عهده بگیرد. تصمیم دیگر مربوط به سازماندهی تشکیلات بود.

اجلاس این نظر را که هر واحد سازمانی باید از پایین و براساس فعالیت مشترک فعالان سازمان اعضا، کمیته مرکزی (کادرها، اعضا، کاندیداهای عضو و هواداران در ارتباط تشکیلاتی) در یک منطقه معین، سامان یابد را پذیرفت. مسئولیت کلیه واحدها به عهده دبیرخانه واگذار شد و اجلاس تصمیم گرفت در پروسه کار و براساس ضرورتها معین این واحدها به هم وصل شوند. شورای عالی سازمان تعریف ماده مربوط به داوطلب عضویت در سازمان را یک بار دیگر مورد بحث قرار داد و نتیجه گرفت که: "هر فرد که ارگانهای تشکیلاتی را پیبذیرد و در یکی از واحدها و یا ارگانهای سازمان فعالیت کند و خود را متعهد به پیشبرد خط سازمان نماید، می تواند عضو سازمان شود" در رابطه با مناسبات درونی سازمان، اساس بحثهای شورای عالی پیرامون حفظ حقوق دموکراتیک اعضا و دفاع از منافع سازمان بود. در این رابطه شورای عالی موارد زیر را به تصویب رساند.

"مناسبات درونی سازمان براساس پولرایسم نظری و وحدت عمل استوار است. پولرایسم نظری یعنی افراد وابسته به سازمان با پذیرش منشور سازمان، می توانند در حوزه های مختلف نظرات گوناگون داشته و این نظرات را در رسانه های سازمان منکس و یا خواستار ارائه آن در روابط درونی سازمان باشند. وحدت عمل یعنی این که افراد باید تصمیمات سازمانی را اجرا نمایند. هرگونه اقدام و تبلیغ علیه تصمیمات سازمانی ممنوع است."

بحثهای مربوط به مسائل تشکیلات، در فضای صریح و رفیقانه و همراه با روحیه انتقادپذیری و مسئولیت پذیری صورت گرفت و تمام رفا با صراحت در شفاف کردن نقاط ضعف سازمان و چالشهای آن کوشیدند. در پایان شورای عالی سازمان انتخاب کمیته مرکزی را در دستور کار قرار داد. در این رابطه مسأله گسترش تعداد اعضای کمیته مرکزی سازمان طی دو مرحله به بحث گذاشته شود و سرانجام با انجام انتخابات، یک کمیته مرکزی گسترش یافته (۶۰ درصد بیشتر از تعداد اعضای قبلی) به عنوان کمیته مرکزی سازمان انتخاب شد. شورای عالی سازمان با انتخاب کمیته مرکزی به کار خود پایان داد. این اجلاس با تعدادی از رفا که برای شرکت در آن اعلام آمادگی نموده بودند اما به علل معین نتوانستند در اجلاس شرکت کنند از طریق تلفن و فاکس در ارتباط بود و در کلیه تصمیمات اجلاس این رفا شرکت داشتند. پس از پایان اجلاس کمیته مرکزی جدید، سخنگوی سازمان را در مسئولیت خود ابقاء و رفیق زینت میرهاشمی، مسئول روابط عمومی را به مسئولیت دبیرخانه کمیته مرکزی انتخاب کرد. □

## گزارش سخنگوی سازمان به نشست

## مشترک کمیته مرکزی، کادرها و

## مسئولان (شورای عالی) سازمان

## چریکهای فدایی خلق ایران

رفقا:

این نشست در شرایطی برگزار می شود که به دنبال وقوع یک سلسله رویدادهای مهم در سطح داخلی و بین المللی، سازمان ما باید براساس تجزیه و تحلیل آنها، رویکرد های سیاسی و تشکیلاتی آتی خود را تعیین نماید. از آن جا که رویدادهای مربوط به انتخابات ۲ خرداد امسال، زمینه های عینی آن و چگونگی شکل گیری قدرت پس از آن اهمیت اساسی دارد، این گزارش اساساً به این مسأله اختصاص یافته است.

بررسی اوضاع بین المللی و چالشهای موجود در این عرصه را به فرصت دیگری واگذار می کنیم. در این رابطه تنها به این نکته اشاره می کنم که خطوط اساسی تحلیل روابط بین المللی که در اجلاس اسفندماه ۱۳۷۴ مورد تصویب قرار گرفت، (نبرد خلق شماره ۱۳۰ - اول فروردین ۱۳۷۵) علیرغم چالشهای جدیدی که سیاست بین المللی با روی کار آمدن دولت نتا نیا هو در اسرائیل و صعود طالبان در افغانستان، با آن رویرو گردیده، همچنان به قوت خود باقی است. ما در آن تحلیل به بررسی تضاد عمده در سطح جهانی پرداختیم و نتیجه گرفتیم که "از مجموعه تحولات و رویدادهایی که در مورد اوضاع بین المللی پس از جنگ سرد گفته شد، نتیجه می گیریم که عمده ترین تضاد در سطح جهانی که مجموعه تضادهای دیگر را تحت تاثیر قرار داده، تضاد نیروهای سیاسی و اجتماعی است. تحول طلب و پیش رونده با انحصارات امپریالیستی - تسلیحاتی، نیروهای جنگ طلب، بنیادگرایان مذهبی و محافظه کاران است. این تضاد که در منطقه خاورمیانه خود را در تضاد نیروهای مختلف با بنیادگرایی اسلامی نشان می دهد عمده ترین مانع پیشرفت و ترقی است. تمامی نیروها و جریانهای سیاسی و اجتماعی که در جهت برپه شدن سلاحهای کشتار جمعی و خلع سلاح عمومی مبارزه می کنند، تمام کسانی که برای حفظ محیط زیست، کنترل جمعیت و رفع تبعیض جنسی، استقرار دموکراسی و رعایت حقوق بشر در کشورهای مختلف تلاش می کنند، همه آنهايي که در جهت بهبود وضع اقتصادی توده های مردم و توسعه پایدار و تأمین اجتماعی مبارزه می کنند، کلیه کسانی که از حقوق به رسمیت شناخته شده کارگران و زحمتکشان دفاع کرده و میثاقهای بین المللی مربوط به حقوق کارگران، زنان، کودکان و ... را تأیید کرده و خود را متعهد به آن می دانند و سرانجام کسانی که برای توسعه دموکراسی در کشورهای مختلف، گسترش سیستم ارتباطات بین المللی و توسعه همزیستی مسالمت آمیز و همکاریهای منطقه ای تلاش می کنند، متحدین ما و جبهه ترقیخواه کشور ما و تمام کشورها محسوب می شوند."

در بررسی رویدادهای داخلی و در بررسی رویداد مربوط به انتخابات ۲ خرداد امسال باید به عقب برگشت.

قیام مردم ایران و سقوط رژیم، موجب جابجایی هایی در ترکیب سرمایه داری ایران شد. اموال و سرمایه های به جا مانده از خاندان سلطنتی و بورژوازی وابسته به دست گروهبندهای حکومت جدید افتاد. درآمد نفت از یک طرف و تجارت خارجی از طرف دیگر عرصه هایی بودند که جناحهای تشکیل دهنده جمهوری اسلامی بر سر آن رقابت می کردند. مهندس بازرگان بخشهایی از شرکتهای وابسته به بورژوازی وابسته را به دولت واگذار کرد و خمینی بنیاد مستضعفان را ایجاد و اموال خاندان سلطنتی را به این بنیاد انتقال داد. در این میان بورژوازی تجاری سنتی تنها بخش متشکل سرمایه داری بود که پس از سرنگونی رژیم شاه برای پرکردن خلا ناشی از غیبت شرکتهای خارجی و سرمایه داران وابسته تلاش می کرد. هدف اصلی سران بازار سنتی، قبضه تجارت خارجی که در گذشته در اختیار بورژوازی

وابسته و خاندان سلطنتی قرار داشت، بود. ترکیب جدید قدرت در جمهوری اسلامی از نظر اقتصادی شامل بورژوازی تجاری سنتی، بورژوازی متوسط صنعتی و خرده بورژوازی سنتی بود که هر سه این گروه به درجاتی در رژیم شاه از سوی بورژوازی وابسته و دستگاه سلطنت برای افزایش سهم خود در غارت منابع ملی و استثمار نیروی کار و در نتیجه تمرکز سرمایه بیشتر تحت فشار و محدودیت قرار داشتند. از میان همه گروههای ذکر شده، خرده بورژوازی سنتی با در دست گرفتن ارگانهایی چون جهاد سازندگی و سپاه پاسداران و طرح مسائلی همچون بند ج و د در موارد مالکیت در روستاها و ... در پی تحقق رویاهای عقب مانده خود بود. بورژوازی متوسط صنعتی برای توسعه سرمایه داری ایران در مدار سرمایه جهانی و البته در شکلی جدید و با استقلال بیشتر تلاش می کرد. بورژوازی تجاری سنتی با توجه به حمایت خمینی و بخش اعظم روحانیت از آنان و با بهره گیری از شرایطی که سرنگونی رژیم شاه برایشان فراهم آورده بود، گام به گام موقعیت خود را مستحکم می ساخت. جدالهای سیاسی دوران کوتاه پس از سرنگونی رژیم گذشته تا شروع جنگ ایران و عراق، از یک طرف جدال بین توده های مردم و نیروهای ترقیخواه برای حفظ دستاوردهای دموکراتیک انقلاب و توسعه آن و از سوی دیگر جدال در جناح بندیهای هیأت حاکمه برای استفاده از "خوان یغما"ی مردم ایران و تقسیم سرمایه های به جای مانده از نظام گذشته بود. ماجرای گروگانگیری و پس از آن شروع جنگ بورژوازی متوسط صنعتی را از قدرت سیاسی حذف نمود. خمینی به درستی جنگ را یک نعمت الهی برای بورژوازی تجاری سنتی، خرده بورژوازی سنتی و روحانیت متحد آنان اعلام کرد. در دوران طولانی جنگ ۸ ساله و در حالی که مردم ایران با شرایط سخت و طاقت فرسای شرایط جنگی رویرو بودند و در شرایطی که خرده بورژوازی سنتی با عقب ماندگی فکری، کودنی و غرور احمقانه به دنبال فتح قدس از راه کربلا بود. بورژوازی سنتی تجاری اندوختگی خود را افزایش و با تکیه بر اهرمهای سیاسی و استفاده از ناتوانیهای تاریخی خرده بورژوازی سنتی و کوتاه فکری آنان در عرصه های مختلف به پیشروی ادامه داد. جدالهای بی وقفه بین دولت موسوی و بازار که تجارت خارجی را مایمکنه غیر قابل تقسیم خود می دانست، بیان سیاسی رقابتهای اقتصادی در دوران جنگ ۸ ساله بود. بازار سنتی بورژوازی سنتی تجاری که اکنون به یک قدرت بزرگ اقتصادی تبدیل شده بود، رسماً و علناً اعلام می کرد که به دولت موسوی مالیات نمی پردازد. آنان تا می توانستند در شرایط جنگ از شیوه احتکار و ایجاد کمبدهای مصنوعی و بازی با کالا و قیمتها، مردم را غارت می کردند و با قدرت مالی خود و استفاده از ارز دولتی به نیروی اصلی در تجارت خارجی تبدیل شدند. خمینی با حربه جنگ و سرکوب و با اعطای امتیاز سیاسی به خرده بورژوازی سنتی و امتیاز اقتصادی به بورژوازی تجاری سنتی، توازن بین این دو جناح ایجاد کرده بود. اما فشارهای بازار بر دولت موسوی به حدی افزایش یافته بود که موسوی صریحاً از این گروه بمنوان تروپستههای اقتصادی یاد کرد. خروج حبیب الله عسگرولادی (که بازار او را "فقیه الوزرا" می نامید) از کابینه موسوی ظاهراً یک پسروری برای خرده بورژوازی سنتی که خود را خط امام می نامیدند بنظر می رسید. اما در همان هنگام سران بازار اعلام کردند که خروج ما از در کابینه تنها برای ورود از پنجره با "سلام و صلوات" است.

برای نیل به این هدف، بازار سنتی با توجه به انسجام درونی و در اختیار داشتن سازمانهای متعدد سیاسی و اقتصادی، تدارک برای قبضه کامل قدرت را شروع نمود. از نظر سیاسی باید مجلس ارتجاع را با کرسیهای هر چه بیشتری در دست می گرفت. در حالی که در مجلس سوم ارتجاع، به صورت یک اقلیت در مقابل سیاسهای جناح حاکم یعنی جناح "خط امام" و دولت موسوی ایستادگی می کرد، در دوران پس از جنگ به نیروی برتر در مجلس چهارم تبدیل شد. این برتری محصول فروپاشی و شکست خط امام که خود ناشی از نوسیدن جام زهر آتش بس توسط خمینی بود،

## گزارش سیای سخنگوی سازمان ....

⇒

تحقق پذیرفت. بن بستهای جنگ نارضایتی عمومی از سیاستهای رژیم و گسترش جنبشهای مردمی علیه جنگ و شکستهای فاحش رژیم در مقابل مقاومت مسلحانه، خمینی را مجبور به قبول آتش بس نمود. دوران کوتاه پس از آتش بس تا مرگ خمینی دوران سقوط "خط امام" و مدتی بعد از آن حذف کامل خرده بورژوازی سنتی از قدرت سیاسی بود. در این میان همچنین باید به این نکات توجه داشت که نظام ولایت فقیه به مثابه یک حکومت ویژه که خمینی آن را بنیان گذاشت، گرچه از نظر طبقاتی متکی بر خرده بورژوازی سنتی و بورژوازی تجاری سنتی بود، اما این دو به یک میزان برای هرم روحانیتی که ولی فقیه در رأس آن قرار داشت، ارزش و اعتبار نداشتند. بورژوازی سنتی تجاری را خمینی "حبیب الله" نامیده بود که در پیوند تنگاتنگ و تاریخی با روحانیت بوده اند. اینان از آستانه انقلاب مشروطه به صورت یک کل جدایی ناپذیر عمل می کردند و ولایت فقیه در بنیادی ترین اصول آن، بیان کننده دیدگاههای این طبقه ارتجاعی و قرون وسطایی است. در حالی که خرده بورژوازی سنتی که خمینی آنسان را "فرزندان عزیز" می نامید و آرزو می کرد که کاش او هم یک "پاسدار" می بود، "عمله و اکره" نظام به حساب می آمدند. آنها "پایزنه ها" به حساب می آمدند که برای سرکوبگری وقتی احتیاج به "توده" پیدا می شد و در جنگ هنگامی که به "گوشه دم توپ" و در مقابل انقلاب وقتی "عوامفریبی و دجالیت" ضرورت می یافت، مورد استفاده قرار گرفته و عزیز می شدند. شعار "حزب الله می میرد، سازش نمی پذیرد" تنها برای گرم کردن "تن و روح" این جماعت عقب افتاده که از یک طرف تحت فشار بورژوازی متوسط بزرگ قرار داشتند و از طرف دیگر به مثابه تفاله های جامعه نمی توانستند به یک نیروی اجتماعی به طور عینی تریخخواه تبدیل شوند کاربرد داشت. پس از قبول آتش بس به وسیله خمینی و بحرانی که رژیم را فرا گرفته بود، خمینی منتظری که علیه کشتار زندانیان سیاسی به اعتراض برخاسته بود را برکنار نمود. اگر چه نیروی "خط امام" به استقبال این تصمیم رفت، اما حذف منتظری، پیش درآمد و زمینه ساز حذف خود "خط امام" شد. مرگ خمینی در خرداد ۱۳۶۸، نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی سنتی را که دستگاه دولتی را تپول خود کرده بودند، کاملاً بی پشت و پناه نمود. احمد خمینی نیز "امام زاده" ای نبود که بتوان به او دخیل بست. احمد خمینی که بیش از هر کس از بنیادینهای پدرش اطلاع داشت، می دانست که حریف مارخورده افعی شده هایی همچون رفسنجانی، خامنه ای و... نمی تواند بشود. او عیش و نوش را بر کار حکومت ترجیح داد و تا هنگامی که زنده بود جرات عرض اندام پیدا نکرد. طی دوران پس از مرگ خمینی تا روز انتخابات ۱۳۷۶ خرداد ۱۳۷۶، در رژیم خمینی ساخته تحولاتی به قرار زیر صورت گرفت:

۱- خامنه ای با وساطت رفسنجانی به ولایت فقیه رسید. او به مسندی جلوس کرد که خمینی با ویران کردن جامعه، آن را پایدار نگهداشته بود. اما سیدعلی خامنه ای که یک شبه ره صد ساله پیموده بود، قادر نبود این مسند را همان گونه که پیشوایش اداره می کرد، هدایت کند. قبای ولایت فقیه برای خامنه ای بسیار گشاد بود و او که قبلاً خود طم خشم خمینی را چشیده بود، می دانست که در چه راه پرخاشطاره ای گام گذاشته است. خامنه ای به برکت عقب نشینی رفسنجانی از ایده "شورای رهبری" و در سازش با او به مقام "ولایت" و البته بدون اخذ مرتبه "مرجعیت" رسید. خامنه ای در سازش با رفسنجانی، دوران پس از خمینی را به پیش برد. اما او گام به گام به جای قرارگرفتن بر فراز جناحها، به پشتیبانی از یک جناح خاص درغلطید. در حقیقت بازار سنتی، خامنه ای را گام به گام به سمت خود کشید.

۲- بورژوازی سنتی تجاری با استفاده از شرایط پس از جنگ، با گامهای سریع برای قبضه کامل قدرت

پیش رفت. از نظر اقتصادی به بی رحمانه ترین شکل به غارت و چپاول مردم پرداخت. کسانی که با عنوانی چون "محتکر"، "مرفهین بدون درد"، "زالوفست"، "ترویت اقتصادی" و "ستون پنجم شیطان بزرگ" از طرف "خط امام" معرفی می شدند. امروز گام به گام، برج و باروی نظام ولایت فقیه را اشغال می کردند. در مجلس چهارم به نیروی برتر تبدیل شدند و در دور دوم ریاست جمهوری اسلامی، از توانستند به او امر و نهی کرده تا حدی که بسیاری از وزاری او را برکنار کرده و مهره های خود را جایگزین کردند. تجار محترم با عزمی جزم درصدد بودند تا مجلس پنجم را به طور کامل قبضه کنند. قدرت اقتصادی و هوس دست یافتن بر آن چه رفسنجانی و دارودسته او جمع کرده بودند، تجار محترم را چنان غره کرده بود که پیشنهاد سازش رفسنجانی برای لیست مشترک در انتخابات مجلس پنجم را نپذیرفتند. جامعه روحانیت مبارز روز ۲۰ دی ماه ۱۳۷۴ دست رد بر سینه رفسنجانی زد و با این "جسارت" احمقانه که تنها از عهده یک بورژوازی چپاولگر و بی حساب و کتاب ساخته است، نطفه ائتلاف علیه خود را به نضج داد. نتیجه انتخابات مجلس پنجم ارتجاع، برای بازاریان نه فقط چندان درخشان نبود. بلکه رنگ خطر نیز باید به حساب می آمد. اما این هشدار نیز از طرف بازاریان و خامنه ای نادیده گرفته شد. اساس محاسبه بورژوازی تجاری سنتی و خامنه ای بر قدرتی بود که اینان در عرصه اقتصادی و سیاسی، البته با وحشیانه ترین شیوه ها و ارتجاعی ترین متدها بدان دست یافتند. در یک ارزیابی نسبتاً دقیق، بخش خصوصی ۶ برابر بودجه سالانه دولت سرمایه مالی در اختیار دارد. اکثریت قابل توجه این سرمایه در اختیار "تجار محترم" است که در بازرگانی خارجی، خرید و فروش ملک، سکه، ارز و... به جریان گذاشته می شود. اندوختگی بخش خصوصی از حدود ۳ هزار میلیارد ریال در آستانه انقلاب به ۳۶ هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۷۱ و به بیش از ۱۱۶ هزار میلیارد ریال در آغاز سال ۱۳۷۵ رسید که عمدتاً در اختیار "تجار محترم" است. این سرمایه عظیم به مدد دست یابی بر اهرمهای قدرت، از جذب ولی فقیه که با شعار ذوب در ولایت پرده پوشی می شود، گرفته تا در دست گرفتن کامل فرماندهی نیروهای نظامی و انتظامی، در اختیار گرفتن تجارت خارجی، ایجاد دهها ارگان و نهاد سرکوبگر و در اختیار داشتن بنیادهای عظیمی چون بنیاد مستضعفان و البته به قیمت خانه خرابی توده های مردم به دست آمده است. در حالی که متوسط رشد تولید ناخالص داخلی طی سالهای ۶۸ تا ۷۲ به ۷/۷ درصد است، متوسط رشد تورم در طی همین سالها بیش از ۲۵ درصد است. به بیان دیگر در حالی که سرمایه وجود دارد، تولید ناخالص داخلی از رشد لازم بی بهره است. پایین آمدن تولید صنعتی، ویرانی روستاها، فرسایش خاک، نابودی جنگلها، به هدررفتن آبها و... به اضافه مخارج مربوط به سرکوب، خرید تسلیحات، دزدیها و اختلاس بی حد و مرز، آن آبل آلودی است که "تجار محترم" نه مثل ماهی، بلکه همچون کوسه ها در آن شنا کردند و هرچه توانستند برای افزایش ثروت و قدرت خود مردم را چپاول و رقیب را در منگنه قرار دارند. در هیچ دوران از تاریخ یک صد سال اخیر، بخش خصوصی تا این اندازه قدرت مالی و دولتی نداشته است. تعرض بورژوازی تجاری سنتی به سطح زندگی و معیشت مردم محدود نمی شد. اینان با صدای بلند اعلام می کردند که در صورت قبضه کامل قدرت، جمهوری اسلامی خمینی ساخته را به "حکومت عدل اسلامی" تبدیل می کنند. حکومت عدل اسلامی که با افزایش نقدینگی میزان "عدل" آن سنجیده می شود و با کشتار و سرکوب "اسلام" آن تعریف می شود و با گسترش فحشاء، اعتیاد و فساد تقدس "خانواده" در آن معنی پیدا می کند. در این حکومت "عدل اسلامی" البته نیروهای تریخخواه، انقلابی و مدرن، روشنفکران و فرهنگیان پیشرو، جنبش فمینیستی و جنبشهای جوانان مظاهر فسادند و نابودی آنان رسالتی است که برای "منزه" کردن جامعه واجب شرعی است. در کنار این سرکوبگری وحشیانه، البته بخشهای دیگر قدرت نیز نباید بی نصیب می ماندند، حکم ولایت است و باید اجرا شود. آخرین تعرض به جناح رفسنجانی در روزهای

پایان اسفند ۷۵ و هنگامی که بودجه در مجلس ارتجاع مورد بررسی قرار می گرفت صورت گرفت. "تجار محترم" با آوردن یک تبصره خلق الساعه و تصویب سریع آن به صادرکنندگان فرش اجازه دادند که ارز حاصل از فروش فرش را به آن شکلی که خود می خواهند مورد استفاده قرار دهند. این تبصره برخلاف تصمیم کابینه رفسنجانی که برای پرداخت معوقه هایش نیاز به محدود کردن واردات و کنترل ارز ناشی از صادرات داشت، بود.

قبضه قوه اجرایی، آخرین سنگری بود که بورژوازی سنتی تجاری برای رسیدن به "حکومت عدل اسلامی" باید "فتح" می کرد، ناطق نوری پرچمدار این "جهاد مقدس" با شعار "ترومون الله و فتح القریب" برای "ذوب در ولایت" شد.

۳- الزامات دوران پس از آتش بس و اعلام سیاست "تعدیل اقتصادی" از طرف رفسنجانی که در همسویی با رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول قرار داشت، در کنار بورژوازی بوروکراتها، تکنوکراتها، به بورژوازی نوکیسه و جدیدی امکان رشد داد. بورژوازی متوسط و بزرگ صنعتی که از قدرت سیاسی قبضه شده بود، به امید هزمونی رفسنجانی به گرد او جمع شدند و به مدد دست اندازی روی شرکتها دولتی که دو سوم بودجه سالیانه دولت را می بلعید، با کمک ارز دولتی و با بارآوردن بیش از ۵۰ میلیارد دلار قرض خارجی و البته با شرایط مساعدی که پس از اشغال کویت توسط دولت عراق به وجود آمده بود، بورژوازی تازه به دوران رسیده ای را به وجود آوردند. ریخت و پاشهای دولتی، دزدی و اختلاس، اشراف بازی آخوندی درآوردن و... به این بورژوازی که آینده را در مدار اقتصاد جهانی قرارگرفتن می بیند و لیبرالیسم نوین را منتسبای آرزوهایش، توانایی رقابت با بورژوازی تجاری سنتی را بخشید. رفسنجانی البته نه "سردار سازندگی" شد و نه "امیرکبیر" و یا حتی "میرزا آغاسی"، اما بورژوازی بوروکراتها و بورژوازی تازه به دوران رسیده تا آن جا که توانستند پیرامون اوصاف او قلمفرسایی کردند. اگر از چاه کندن میرزا آغاسی، آبی عاید نشد ولی بالاخره تکه تانی به مردم رسید، از هفتت ای یک "سد" ساختن رفسنجانی و از روزی یک "طرح" اجرا کردن او یک تکه تان هم عاید مردم نشد و از عوض میلیاردها دلار به جیب تازه به دوران رسیدگان سرازیر کرد و جاذبه همین دلارها بود که بازاریان را واداشت که عزم خود را برای حذف رفسنجانی جزم کنند. سازشی که در سالهای اول پس از مرگ خمینی با رفسنجانی و دارودسته او صورت گرفته بود، دیگر نمی توانست برای "تجار محترم" مفید باشد. برعکس "زرق و برق"ی که رفسنجانی به راه انداخته بود، با "گردوخاکی" که جنبش مردم در شهرهای مختلف به پا کرد، بازار و در نتیجه خامنه ای را مصمم کرد که به مرزهای از پیش تعیین شده تجاوز کنند. جامعه روحانیت مبارز، با اطمینان پیشنهاد سازش رفسنجانی برای انتخابات مجلس پنجم را رد کرد. از آن تاریخ رفسنجانی و آن اقتضاری که از او "سردار" ساخته بودند، باید تصمیم می گرفتند.

۴- نوشیدن جام زهر به وسیله خمینی، برکناری منتظری و بعد از آن مرگ خمینی، شیپور فروپاشی "خط امام" را به صدا درآورد. تغییر قانون اساسی، سقوط دولت موسوی و اعلام سیاست "تعدیل اقتصادی" در مقابل "اقتصاد دولتی" همراه با حذف این جناح از قدرت سیاسی، نیروهای مومس و به خط امام را از درون متلاشی نمود. ریزش در سپاه، جهاد و سایر نیروهای سرکوبگر رژیم و منجمله وزارت اطلاعات ابعاد وسیعی پیدا کرد. در چنین شرایطی سرکوبگران قدیم به یار "آزادی" افتادند. روزنامه سلام به سخنگوی ریزیها تبدیل شد و عناصر با سابقه خط امام از طرف "تجار محترم" به عنوان ضد ولایت فقیه معرفی شدند. خط امام به لشکر شکست خورده ای تبدیل گردید که دیگر نه می توانست خرده بورژوازی سنتی را نمایندگی کند و نه قادر بود جایگاه مستقلی را اشغال کند. آن بخش از حزب الله متکی بر این جریان که از جنگ جان سالم به در برده بود به جای ذوب شدن در ولایت، فروپاشیده و به اعماق جامعه پرتاب شد. فرماندهان خریداری شده و به جاه و مقام رسیدند و بازار، حزب الله جدیدی در

⇐

## گزارش سیاسی سخنگوی سازمان ...

## منشور سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در آستانه ورود به قرن بیست و یکم

مصوب اجلاس شورای عالی سازمان - آبان ماه ۱۳۷۶

⇒

مقابل رهبران حزب الله قدیم ایجاد کرد. "پارهنه ها" به "توسری خورها" تبدیل شدند. نیروهای خط امام در فقدان امام یا باید سر در آستان "تجار محترم" می سائیدند و در نتیجه به شاگردان دون پایه تبدیل می شدند و یا متناسب با شرایط جدید تغییراتی در خود را می پذیرفتند. برای نیروهایی که موجودیت، تاریخ و سابقه سیاسی آنان به "امام خمینی" گره خورده، هم کندن از ولایت فقیه و دولت مذهبی، یک خودکشی محض است و هم تسلیم به ولایت خامنه ای. نیروهای متشکله خط امام راه حل را حرکت به سمت بورژوازی جدید می بینند. ائتلافی که در آستانه انتخابات دوم خرداد شکل گرفت، محصول چنین حرکتی بود.

۵- جنبش اجتماعی مردم ایران، طی سالهای پس از مرگ خمینی با وسعت جریان پیدا کرد. جنبشهای شهری که آخرین نمونه های آن جنبش مردم اسلامشهر در جنوب غربی تهران و جنبش مردم استان کرمانشاه بود. افزایش بی سابقه حرکتهای اعتراضی کارگری به اشکال اعتصابی، کم کاری و... اعتراضات دانشجویی و حرکتهای فرهنگی و روشنفکری، همراه با هزاران حرکت کوچک اعتراضی در گوشه و کنار کشور، شدت و حدت تضاد بین توده های مردم و نظام ولایت فقیه را به خوبی نشان داد. فعالیتهای مقاومت انقلابی مسلحانه و تأثیر آن بر رادیکالیزه کردن جنبش اجتماعی مردم، بن بست رژیم را هرچه بیشتر ژرفا بخشید. تضاد بین توده های مردم و مقاومت سازمان یافته آنان با نظام ولایت فقیه به نقطه ای رسیده بود که ولایت خامنه ای یا باید یک تصفیه قهرآمیز درونی را می پذیرفت و یا به شرایطی تن می داد که اجباراً نیروی سومی وارد معادله قدرت شود.

در آستانه انتخابات دوم خرداد یک ائتلاف علیه خامنه ای و بازایران شکل گرفت. این ائتلاف که عناصر گوناگون درون رژیم و پیرامون آن متحد شده بودند، یک خواست واحد داشت، خواستی که از تعرض خامنه ای و بازار سنتی به بخشهای دیگر حکومت ریشه گرفته بود. شعار اساسی نیروهای ائتلاف "قانون گرایی" بود. مدافعین این شعار خواستار سازش در قدرت و اشتراک در غارت مردم براساس "قانون" ولایت فقیه بودند. البته ولی فقیه براساس اختیاراتی که "خدا" به او داده و براساس منافع خود و "تجار محترم" بدان گونه که تمایل داشته اند این "قانون" را تفسیر، تغییر و یا نادیده گرفته اند. این ائتلاف مورد استقبال بدنه رژیم و نیروهای پیرامون رژیم (اما متمهد و ملتزم به آن) قرار گرفت. بخشی از مردم نیز برای اعلام تنفر و انزجار به کل نظام ولایت فقیه از شکاف موجود سود جستند و به سود کاندیدای ائتلاف رفتند. خامنه ای به ترتیبی که امروز دیگر روشن است، در سازش با رفسنجانی، از تصمیم خود برای تقلب در انتخابات و بیرون آوردن ناطق نوری از صندوقها صرف نظر کرد و به نتیجه انتخابات آن هم با نسبت ۳ بر ۱ به زیان کاندیدای ولی فقیه تن داد. رویدادهای پس از روی کار آمدن خاتمی که باید به نیازهای ائتلافی که او را به قدرت رساند در چارچوب حفظ مصالح نظام جواب دهد، تاکنون دلالت بر آن دارد که هر یک از دسته بندیهای رژیم سه سره شده (نه سه جناح سیاسی - نظامی)، می کوشند تا صف بندیهای درون حکومت را به سود خود تغییر دهند. ائتلافی که خاتمی را به قدرت رسانده، درصدد است تا در انتخابات مجلس خبرگسان و پس از آن انتخابات دوره ششم مجلس ارتجاع که در سال آینده برگزار می شود، به نیروی برتر تبدیل شود. بدین منظور وزارت کشور خاتمی به تغییرات وسیعی در کادر نیروهای وزارت کشور و استاندارها و... مبادرت ورزیده است. در مقابل خامنه ای درصدد است تا با جدا کردن رفسنجانی از خاتمی، نیروی لازم برای سه سازش کشاندن خاتمی و یا از صحنه حذف کردن او را سازمان دهد. رفسنجانی نیز می کوشد خود را به عنوان نیروی حافظ نظام و بنابراین به عنوان نیروی تعیین کننده به طرفین بقبولاند. این تضادها و کشمکشها که جملگی در بقیه در صفحه ۱۵

۱- سازمان چریکهای فدایی خلق ایران یک سازمان کمونیستی است که علیه امپریالیسم و انحصارات سرمایه داری و برای تحقق شعار "از هر کس به اندازه نیازش" مبارزه می کند استعدادش و به هر کس به اندازه نیازش" مبارزه می کند و سوسیالیسم را تنها آلترناتیو جامعه سرمایه داری و راه نجات بشریت از جنگ، فقر... می داند. از نظر سازمان پیشرفت سوسیالیسم و تحقق کامل آن یک امر جهانی بوده و باید مترادف با روند تضعیف دولت باشد. سازمان خود را جزئی از جنبش جهانی سوسیالیستی و کارگری می داند و به طور پیگیر علیه لیبرالیسم نوین و تعرض آن به سطح زندگی و معیشت مردم که جامعه جهانی را به سمت انحطاط و نابودی می کشاند مبارزه می کند.

۲- یک نظام سوسیالیستی، نظامی دموکراتیک، پلورالیستی، سکولاریستی (جدایی دولت از مذهب و ایدئولوژی) و مبتنی بر دخالت مستقیم مردم در امور خودشان و شناسایی حق تعیین سرنوشت مردم است. سازمان مخالف هرگونه سوسیالیسم غیر دموکراتیک، مخالف تلفیق حزب کمونیست با دولت، مخالف هرگونه سوسیالیسم سکرکوبگرانه، اراده گرایانه و خودکامه، مخالف هرگونه دخالت در زندگی خصوصی افراد جامعه و مخالف سوسیالیسم متکی بر کیش شخصیت است.

۳- دیدگاهها و اندیشه های رهبران و تئوریسینهای برجسته جنبش جهانی کمونیستی و از جمله مارکس، انگلس، لنین و... برای سازمان نه یک "شریعت جامد"، بلکه "رهنمود عمل" است. از این جهت ما هرگونه ساده اندیشی، کپی برداری، دکماتیسم، شریعت سازی، مطلق گرایی و تحجر را که بزرگترین مانع تکامل اندیشه های ترقیخواهانه و انقلابی است، رد می کنیم. اندیشه و تئوریهای ما باید انسان را مرکز توجه قرار داده و هماهنگ با دستاوردهای علمی باشد. سازمان به این امر واقف است که در اندیشه و تئوری اش ناچاراً محدودیتها، ناتوانیها، چالشها، ضعفها و تنگناهایی وجود دارد که تنها در تلاش برای تطابق با پیشرفت عینی جامعه و توجه اکید به دستاوردهای علمی و فنی بشریت می تواند بر آنها غلبه نماید. سازمان اعتقاد ندارد که برای تمام مسائل یک جواب حاضر و آماده دارد و بنابراین در اندیشه و تئوری، مدافع مدار، تسامح، نقد، پژوهش و بررسی دقیق عمل اجتماعی به مثابه محک تئوری می باشد.

۴- سازمان مدافع پیگیر مدرنیسم بوده و باید همواره خود را با انقلاب علمی و فنی پایان قرن بیستم هماهنگ کند. ما علیه هرگونه تبعیت و دنباله روی از نهادها، ارزشها و روشهای سنتی که همواره از توسعه علمی و فنی فاصله می گیرند مبارزه می کنیم.

۵- سازمان جهت یک توسعه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نهادی کردن آن مبارزه می کند. اصل توسعه پایدار، دموکراتیک، درون زا، پیوسته و موزون راهنمای عمل سازمان است. سازمان در هر طرح توسعه، از اصل تقدم توسعه سیاسی، ایجاد نظامی غیر متمرکز، دموکراتیک و متکی بر پلورالیسم سیاسی، سامان دادن نهادهای دموکراتیک و کلیدی برای ایجاد جامعه مدنی ریشه دار دفاع می کند.

۶- سازمان مدافع پیگیر عدالت اجتماعی بوده و از حق تشکل پذیری کارگران، حق اعتصاب و حق کنترل و نظارت کارگری دفاع کرده در انتخاب جهت گیری طبقاتی خود در ایران، دفاع از کارگران و مزدبگیران را

مد نظر قرار داده و بر مالکیت عمومی آموزش و پرورش، بهداشت، سیستم تامین اجتماعی عمومی، آب، برق، نفت، صنایع و معادن بزرگ و استراتژیک تأکید می ورزد.

۷- سازمان مصرانه خواهان رفع هرگونه تبعیض جنسی، ملی، مذهبی و نژادی است. از نظر سازمان واحد اصلی جامعه نه خانواده و یا نهادی دیگر بلکه افراد با حقوق برابر، صرف نظر از رنگ، نژاد، مذهب، ملیت و جنسیت هستند. سازمان اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقها و پیمانهای بین المللی آن را نه به خاطر مصالح تاکتیکی و تبلیغاتی، بلکه به طور استراتژیک و اصولی سر لوحه برنامه خود قرار داده و به طور پیگیر علیه آپارتاید جنسی و مذهبی حاکم در ایران مبارزه کرده و از جنبشهای فمینیستی زنان ایران حمایت می کند.

۸- سازمان مدافع پیگیر حفظ و بهبود محیط زیست در سطح داخلی و بین المللی بوده و از این رو هر طرح توسعه یکجانبه و ناپایدار را مردود اعلام کرده و تخریب محیط زیست تحت هر عنوان و به خصوص تحت عنوان عوامفریبانه بهبود شرایط اقتصادی را رد می کند.

۹- سازمان در سطح بین المللی از همزیستی مسالمت آمیز، صلح و تشنج زدایی دفاع کرده و برای نابودی کلیه سلاحهای کشتار جمعی (اتمی، شیمیایی، میکروبی...) مبارزه می کند. سازمان از جنبشهای مترقی، جنبشهای کارگری برای بهبود شرایط زندگی، جنبشهای فمینیستی، جنبش برای حفظ و بهبود محیط زیست، جنبش جهانی برای پیشبرد حقوق بشر، جنبشهای فرهنگی - هنری برای مدرنیزه کردن جامعه، جنبش جهانی برای جلوگیری از رشد جمعیت، جنبش حمایت از کودکان، جنبش جوانان برای مداخله در امور جامعه، جنبش برای آزادی انتخاب جنسی، جنبش جهانی علیه بنیادگرایی و نژادپرستی قاطعانه دفاع می کند.

۱۰- دسترسی به اهداف بالا به مثابه منشور سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در آستانه ورود به قرن بیست و یکم در گام اول مستلزم سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه است.

سازمان، سرنگونی نظام ولایت فقیه و تمام دسته بندیها و باندهای درونی آن را، از طریق مبارزه مسلحانه انقلابی و پیوند آن با جنبشهای اجتماعی مردم ایران، تنها راه اصولی دانسته و مبارزه برای این امر را وظیفه عاجل خود می داند و از هر تلاشی در این راه حمایت می کند.

۱۱- سازمان، شورای ملی مقاومت ایران را در شرایط کنونی الترناتیو دموکراتیک رژیم ولایت فقیه دانسته و شرکت در این ائتلاف براساس اصل اتحاد - مبارزه (با عمده بودن سیاست اتحاد) را سیاست اصولی می داند.

۱۲- سازمان از تمامی کمونیستهای ایران که برای تحقق منشور بالا مبارزه می کنند، دعوت می کند که به صفوف آن بپیوندند. سازمان از نیروها و شخصیتهای دموکرات و ترقیخواه دعوت می کند که در مبارزه علیه نظام ولایت فقیه و تحقق استقلال، دموکراسی، صلح، پیشرفت و حاکمیت مردم، از آن حمایت و پشتیبانی کنند.



## یادداشت‌های پراکنده

## گفته‌ها و نکته‌ها

الف. ش. مفسر

از خبرهای در خور توجه مربوط به داخل کشور در اواخر مهر و اوائل آبان، یکی اظهارات حشمت الله طبرزدی، سخنگو و مسئول اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویی (رقیب دفتر تحکیم وحدت) مبنی بر لزوم محدودیت اختیارات ولی فقیه و انتخابی بودن رهبر از سوی مردم و پاسخگویی وی به مردم بود و خبر دیگر شرکت خانم سیمین بهبهانی در اجتماعی از سوی وزارت ارشاد رژیم که به مناسبت "روز زن" و برای "آشتی ملی" برگزار شده بود. اما ماموران اطلاعاتی رژیم مانع سخنرانی او شده و قصد دستگیری او را داشته اند. نکته درخور توجه در مورد طبرزدی این است که جناب ایشان، پیش تر در پاسخ به سؤالات ماهنامه ایران فردا شماره ۱۶ (دی و بهمن ۷۳)، همه جا از خانمه ای با عنوان "حضرت امام خانمه ای" نام برده بود، از دولت به خاطر "تکیه بر تکنوکراتها که تحصیل کرده غرب هستند و رمق انقلابی ندارند" انتقاد کرده بود و از خانمه ای به خاطر این که نسبت به "این گونه نظرات بارها هشدار داده و به عنوان رهبر انقلاب پیوسته آرمانها و ایده آنها را مطرح می کند"، تجلیل کرده بود. طبرزدی که در همان مصاحبه از اشغال "لانه جاسوسی" (سفارت آمریکا) به عنوان یک اقدام انقلابی تجلیل کرده بود و دولت را به خاطر این که "چهره هایی که آمریکا نظر منفی نسبت به آنها ندارند امور کشور را در دست گرفته اند"، مورد انتقاد قرار داده بود. چند ماه پیش او که خودش را نامزد شرکت در انتخابات ریاست جمهوری کرده بود، در مصاحبه با یک رادیوی خارجی فارسی زبان، از برقراری رابطه با آمریکا سخن گفت و از آن دفاع کرد.

به هر حال زمان می گذرد و در گذر زمان شرایط و مسائل تغییر می کنند و بسیاری از آدمها نیز از شرایط و رویدادها تأثیر می پذیرند و تغییر می کنند. تغییرات در آدمی می تواند مثبت باشد یا منفی. به عبارت دیگر رو به اعتلا و صعودی باشد یا قهقرایی و رو به سمت سقوط. این که آدمی که از خانمه ای به عنوان "حضرت امام خانمه ای" نام می برد، حالا خواهان محدودیتهایی برای او شده یا به مسأله آزادی توجه نشان می دهد، نشانه آن است که در گذر زمان از زندگی درسهایی گرفته و اندکی از آن عوالم احمقانه و در مواردی انحصارطلبانه دور شده است، گرچه هنوز هم عاملی از کل سیستم ارتجاعی و سرکوبگر رژیم ولایت فقیه است. اما شرکت شاعر سرشناسی چون خانم سیمین بهبهانی در یک گردهمایی دولتی، آن هم تحت عنوان "آشتی ملی" که کاملاً با هدف سیاسی و برای آبروخردن برای رژیم بی آبرو و جنایتکار ولایت فقیه تشکیل شده (و نه یک مراسم صرفاً فرهنگی مثلاً برای بزرگداشت حافظ یا خیام)، باعث تأسف بسیار و محکوم و مردود است. حتی اگر این حضور به قصد برشمردن کارنامه سیاه و جنایتکارانه رژیم علیه روشنفکران و هنرمندان بوده باشد. خانم بهبهانی و کسان دیگری که از چهره های فرهنگی و هنری شمرده می شوند و خاتمی را مورد حمایت قرار دادند، در بین شاعران و روشنفکران و هنرمندان ایرانی، نمونه های خوبی از چهره های سرشناس سراغ دارند که خودشان را سبک نکردند و در جنگ قدرت جناحهای آخوندی کنار این و یا آن قرار نگرفتند. تظلم نزد ظالمان بردن خام خیالی بسیار تأسف باری است. خوب بود خانم بهبهانی این گفته فردوسی را به خاطر سپرده بود که:

ز بد اصل چشم بهمی داشتن  
بود خاک در دیده انباشتن

از طرفی "آشتی ملی" هم مسأله بی نیست که با دعوت یک معاون وزیر یا وزیر یا حتی رئیس جمهور رژیم از روشنفکران و هنرمندان، یا گشایش و آسان

گیری در امر انتشار کتاب و ساختن فیلم، بعد از سالها حقتان و سانسور، عملی شود. اولین قدم برای "آشتی ملی" از سوی کسانی که سالها به سرکوب و کشتار مردم پرداخته اند و هنوز هم به آن ادامه می دهند، دست برداشتن از سرکوب، به ویژه سرکوب آشکار زنان و تحمیل حجاب اجباری به آنان، آزاد کردن زندانیان سیاسی و بعد از آن دست برداشتن از ولایت فقیه و آمادگی برای برگزاری انتخابات آزاد با شرکت همه حزبها و گروههای سیاسی برای مجلس مؤسسان (قوی که حشمتی داده بود و زیر پا گذاشت) و انتخابات ریاست جمهوری است. در این صورت می شود گفت که رژیم دست از قیومیت و سرکوب مردم کشیده و می خواهد با مردم آشتی کند. خیلی روشن است که آخوندها مطلقاً اهل این حرفها نیستند.

از سوی دیگر دو رویداد، یعنی اظهارات طبرزدی و اجرای دعوت وزارت ارشاد از خانم سیمین بهبهانی برای شرکت در جلسه بی به عنوان آشتی ملی و بعد مخالفت عوامل اطلاعاتی رژیم با سخنرانی وی، حکایت از بن بست مرکزی است که رژیم در آن گیر کرده است و راه خروجی ندارد. برای رژیمی که سالها با سرکوب خشن و وحشیانه بر شهروندان حکومت کرده، رژیمی که سر تا پا فاسد و در همان حال درگیر جنگ و کشمکش درونی بر سر قدرت است و در همان حال زیر فشار مشکلات بی شمار جامعه بی با ۷۰ میلیون جمعیت، کاخهای اقتدارش در حال فروریختن است، هرگونه تلاش برای بازگشت از راه و روش گذشته، فروپاشی آن را تسریع خواهد کرد. سرنوشت خودکامگان و جباران در بن بست همین است.

"بازارچه زینب کبری (س)" در حسینیه ارشاد تعجب نکنید، سوء تفاهم هم پیش نیاید، کنایه و استعاره بی در کار نیست. بیگ رویداد واقعی در جمهوری روضه خوانهاست. در یک برنامه پیش از ظهر رادیو رژیم در روز ۲۶ مهر با آب و تاب در مورد این بازارچه که در حسینیه ارشاد دایر شده بود، تبلیغ می شد. مسأله از این قرار بود که بنیادی به اسم "بنیاد زینب کبری (س)" که گویا از بچه های بی سرپرست نگهداری می کند، بازارچه بی در حسینیه ارشاد دایر کرده بود که در آن شیرینی و صنایع دستی تولید این بنیاد در آن به فروش می رسید و درآمد آن به نفع کودکان جمع آوری می شد. این حسینیه ارشاد هم، همان جایی است که ۶ یا ۷ سال قبل از به قدرت رسیدن آخوندها، با سخنرانیهایی دکتر شریعتی به مرکزی فرهنگی - سیاسی علیه رژیم شاه تبدیل شده بود و به خاطر همین مدتی از سوی رژیم شاه تعطیل شد. حالا البته آخوندها در قدرتند و دین دیگر مثل آن روزها از سوی بخشی از لایه های مذهبی جامعه عاملی برای مبارزه علیه دیکتاتوری نیست، بلکه این حاکمیت است که به نام دین سرکوب را تا درون خانه های مردم و حمله به جشنهای آنها پیش برده و هزاران جنایت را به نام پاسداری از دین علیه مردم مرتکب شده است. آخوندهای جنایتکار گمان می بردند که با به کار گرفتن سرکوب و وحشیانه علیه نیروهای انقلابی و مردم آزادیخواه ایران، خواهند توانست همه را مطیع و مقلد خود کنند. آخوندهای متکبر احمق از سرنوشت شاه درس نگرفتند. آنها نخواستند یا نتوانستند بفهمند که با بستن و دوختن دهان دیگران و کوبیدن بر مغز دگراندیشان نه تنها گسترش و ماندگاری فرهنگ و آیین خود را تضمین نخواهند کرد، بلکه انزوا و نابودی سریع آن را سبب خواهند شد. سرکوب و اختناق وحشیانه آخوندها سبب نفرت و انزجار شدید مردم به ویژه جوانان، از فرهنگ و معیارهای آخوندی شده و توجه آنها را به امواجی از صدا و تصویر که از فراسوی مرزهای می رسد جلب کرده است. آخوندها دائماً نسبت به "تهاجم فرهنگی" غرب یا "استکبار" هشدار می دهد. در حالی که خودشان سبب رونق بازار "ممنوعه ها" شده اند. سرکوب و اختناق شدید و دخالت در امور مربوط به زندگی خصوصی مردم نتایج معکوس خود را به شکلهای مختلف که همه به نوعی دهنکچی به ممنوعیتهای رژیم آخوندی است، خود را نشان می دهد. از بلاهتهای دیگر آخوندها یکی هم این بوده و هست که گمان می کردند (و هنوز هم فکر می کنند) که با در دست داشتن

رادیو تلویزیون و روزنامه ها و تبلیغ مداوم دیدگاههای خودشان خواهند توانست طرز فکر و رفتار مردم را بنا به دلخواهشان تعیین کنند، اما این مسأله خیلی روشن است که عوارض تبلیغاتی که در خدمت اختناق و انحصارطلبی باشد، علیه انحصارطلبان به میزان وسعت پوشش رسانه ای که به کار گرفته می شود، عمل خواهد کرد.

یعنی اگر وسیله تبلیغاتی یک ماهنامه بود - به میزانی که یک ماهنامه با تیراژی که دارد - در مخاطبان تأثیر منفی می گذارد. اگر وسیله تبلیغاتی روزنامه بود که تأثیرات تصویر را هم باید بر شدت انزجاری که تبلیغات در خدمت اختناق، علیه دستگاه برمی انگیزد، افزود. این که مردم تلویزیون را پس از سلطه رژیم آخوندی "پشم شیشه" نامیدند شاهدی بر این مدعاست. اگر فرصتی بکنید و فقط چند روز برنامه های رادیو رژیم را گوش کنید خواهید دید که چقدر کسل کننده و ملال آور است. دائماً سخنرانی آخوندها در مورد حلال و حرام و مسائل "شرعی"، دائماً تبلیغ برای نماز خواندن. البته گاه تبلیغ برای نماز خواندن به چنان شیوه بی انجام می گیرد که گویی دارند برای کلاهی مثلاً پودر رختشویی تبلیغ می کنند:

"خواهر شما چند وقت است نماز می خوانید = خواهر شما چند وقت است از پودر برف استفاده می کنید.

اول بار که نماز خواندید کی بود = اول بار که از پودر برف استفاده کردید کی بود.

می توانید بگویید نماز چه تأثیری در زندگی شما داشته = می توانید بگویید استفاده از پودر برف چه تأثیری در زندگی شما داشته.

چه کسی مشوق شما برای نماز خواندن بود = چه کسی مشوق شما برای استفاده از پودر برف بود.

جالب این که بعد از هر مورد سؤال و جواب در مورد نماز یک قطعه تک نوازی موسیقی با سنتور یا نمونه هایی از این دست پخش می شد. من این موارد را در برنامه پیش از ظهر رادیو رژیم در روزهای ۵ و ۶ مهر شنیدم.

شاید اطلاع داشته باشید که به کار بردن کلمه "ترانه" در رادیو تلویزیون رژیم ممنوع است. هر چه هست "سرود" است. البته کلمه "ترانه" خیلی شانس داشته که از لوٹ شدن و خالی از محتوا شدن نجات یافته چون آن چه که جای ترانه پخش می شود ترانه نیست، سرود هم نیست. در واقع نوعی محصول دستگاه تبلیغاتی رژیم ولایت فقیه است که باید هم کار سرود را بکند و هم کار ترانه را. به خاطر همین نه این است نه آن. عجب شاهکاری است این شعر "در این بن بست" شاملو. آن را در مرداد ۵۸ سروده و در توصیف رژیم گفته است: "تسم را بر لبها جراحی می کنند و ترانه را بر دهان". همان جا گفته بود که "دهان را می بویند مبادا گفته باشی که دوستم می دارم". حالا در این ۱۸ سال که کارنامه توحش و درنده خوبی آخوندها برای همه روشن است، می بینیم که او در این شعر چه تصویر دقیقی در همان ابتدا ارائه کرده بود. حالا رژیم نه تنها ترانه خوانی را ممنوع کرده بلکه کلمه ترانه را هم می خواهد از میان برداشته و از فرهنگ زبان فارسی حذف کند. نتیجه این گونه عملکرد همان طور که اشاره کردیم سبب شده که رادیوهای فارسی زبان بیرون مرزی شنوندگان زیادی در ایران داشته باشد و تماسهای تلفنی از داخل ایران با این رادیوها هم خیلی چشم گیر است. اواسط مهرماه بود در برنامه مخصوص روز جمعه بی بی سی شنیدم که دختری از تبریز درخواست ترانه بی کرده بود و می خواست که آن را برای پسر مورد علاقه اش پخش کنند. جوانی از تربت جام تلفن کرده بود و ترانه بی بی سی از یکی از خواننده های ایرانی مقیم خارج (شاهرخ) تقاضا کرده بود و می گفت "همه بچه های تربت شاهرخی هستند". این است نتیجه عملکرد رژیم روضه خوانها. آخوندها هم چنان غرق در تکبر و توحش و بلاهت بر روشهای سرکوبگرانه ادامه می دهند. آخوندها زمانی چشم به واقعیتها خواهند گشود که شعله های خشم و کین مردم به ریششان گرفته باشد. □

## آنچه که در پارلمان هلند بر سر تعیین سرنوشت پناهیجویان ایرانی گذشت!

حسن طالعی

سهل انگاری وزرا به وجود می آیند و صرفاً با یک معذرت خواهی ساده پایان یافته قلمداد می شوند را خطری جدی برای دموکراسی در هلند، برشمردند. آنها درخواست خودشان را مبنی بر برکناری خانم اشمیتز، تقدیم پارلمان کردند. خانم اشمیتز در خاتمه خاطرنشان ساخت که تا تهیه گزارش جدیدی در ارتباط با ایران اخراج پناهیجویان ایرانی متوقف خواهد شد. این گزارش قرار است توسط کمیسیون ویژه تهیه گردد. البته بنا به اظهارات آقای پاتین معاون وزیر امور خارجه این کمیسیون و تحقیقات آتی آن توسط مقامات رژیم ایران پذیرفته نشده اند.

## حضور عوامل سفارت رژیم در آکسیون پناهیجویان ایرانی در هلند

در آکسیونی که پناهیجویان ایرانی روز ۲۰ اکتبر مقابل پارلمان هلند (لااه) برگزار کرده بودند دو تن از عوامل سفارت رژیم شناسایی شدند.

پناهیجویان ایرانی، این دو جاسوس را که در حال فرار بودند تعقیب کردند و با شعارهای کوبنده شان نفرت و انزجار خود را از رژیم و عوامل آن ابراز نمودند. آنها با دخالت پلیس ضد شورش هلند موفق به فرار شدند. روز ۲۳ اکتبر روزنامه هلندی تراو با انتشار مقاله و چاپ عکسی از این دو تن که توسط پناهیجویان ایرانی گرفته شده اعلام نمود که چهار سازمان ایرانی و هلندی حامی منافع پناهیجویان خواستار اخراج سریع این دو دیپلمات شدند. در این مقاله نوشته شده پناهیجویانی که به مدت دو هفته در مقابل سفارت رژیم اقدام به تحصن نموده بودند موفق به شناسایی این دو تن شده اند.

با توجه به اسناد موجود، سفارت رژیم در عکس العمل خود در قبال این مقاله می گوید: این دو تن هیچ گونه ارتباطی با سفارت ندارند و قابل ذکر است که آنها در مقطعی که پناهیجویان ایرانی مقابل پارلمان تحصن کرده بودند اصلاً در هلند نبوده اند. همچنین در جایی دیگر می گوید: ما خواهان تصحیح خبر درج شده در روزنامه تراو می باشیم زیرا که درج اینگونه اخبار خطری جدی را متوجه جان دیپلماتهای ما و خانواده هایشان می سازد.

## "قسم حضرت عباس و دم خروس"

در خاتمه سفارت نقش دایه مهربانتر از مادر را به خود گرفته و می گوید: درج چنین اخباری هیچ گونه کمکی به حل مشکلات پناهیجویان ایرانی نمی کند و فقط بهانه ای می شود به دست گروههای تروریستی که اکنون در هلند تحت حمایت از پناهیجویان ایرانی فعال هستند. "اعتراف به وحشت از گسترش فعالیتها و مبارزات سازماندهی شده پناهیجویان ایرانی در هلند"

## تصحیح و پوزش

در مطلبی تحت عنوان "وضعیت پناهیجویان در هلند" در نبرد خلق شماره ۱۴۹ اشتباههایی صورت گرفته است که ضمن پوزش از مترجم آن، بدین وسیله تصحیح می شود. در سطر اول نوشته شده که از سال ۱۹۹۳ تقریباً تعداد ۱۳۰۰ ایرانی در هلند درخواست پناهندگی نموده اند. این رقم غلط و درست آن ۱۳۰۰۰ ایرانی است. همچنین قسمتی از این نوشته ترجمه و قسمت دیگر به قلم خود رفیق شهنواز بوده که هر دو در ادامه هم آمده است.

انتقادات شدید نمایندگان احزاب پارلمان قرار می گرفتند.

در این جلسه خانم اشمیتز اعتراف نمود که او در ۲۶ ژوئای امسال اطلاعات نادرست در اختیار پارلمان قرار داده است. او گفت: "من نسبت به وجود این اشکالهای در سیستم مونیتورینگ کاملاً بی اطلاع بودم و حتی زمانی که در اوایل امسال از وزارت امور خارجه خواهان اطلاعاتی در این زمینه شدم، آنها پاسخ دادند که کار این سیستم بدون هیچ گونه مشکلی پیشروی مقامهای سفارت هلند در تهران مجاز به ملاقات با پناهیجویان بازگردانده شده در منازلشان می باشند."

نمایندگان احزاب PVDA، CDA، D66، دیگر احزاب مسیحی و همچنین چپ سبز حرفهای خانم اشمیتز را نپذیرفتند و خواهان برکناری او شدند. خانم اشمیتز در این جلسه ضمن تقدیم عذرخواهی خود گفت: "من می بایستی می دانستم، من می توانستم بدانم، من مسئول این مشکلات می باشم و حقیقتاً عذر می خواهم." عذرخواهی او پذیرفته شد لیکن احزاب پارلمان بر این اعتقاد بودند که این اطلاعات نادرست باعث گمراهی پارلمان شده و در نتیجه پارلمان قدمهای خود را اشتباه برداشته است. آقای دیتریش سخنگوی حزب D66 گفت: در شرایطی که پناهیجویان ایرانی اقدام به اعتصاب غذا و لطمه زدن به خودشان می نمودند ما به واسطه اطلاعات غلط سیاست استرداد را تصویب کردیم. "او رفتار خانم اشمیتز و آقای پاتین را نمایش بیچارگی خواند. (لازم به تذکر است که پارلمان هلند در ۲۶ ژوئای امسال تصویب نمود که می توان پناهیجویان ایرانی را به ایران بازگرداند.)"

در انتهای این جلسه اکثریت احزاب پارلمان به جز حزب V.V.D خواهان بررسی مجدد پرونده های پناهیجویان ایرانی که از پروسه پناهندگی خارج شده اند، شدند و همچنین خواهان حضور آقای فان میرو و وزیر امور خارجه هلند، آقای پاتین معاون وزیر امور خارجه هلند، خانم اشمیتز معاون وزیر دادگستری هلند در جلسه نهایی بررسی این موضوع، با حضور تمام احزاب پارلمان شدند. این جلسه در تاریخ ۴ نوامبر تشکیل شد. قابل توجه است که در این روز احزاب PVDA، D66، VVD تغییر موضع دادند و برکناری خانم اشمیتز و یا وزیر دیگری را ضروری ندانستند. آنها با پذیرفتن عذرخواهی وزیران، این اشتباهها را بدون غرض دانستند. پارلمان شاهد بحث و مجادله شدیدی در این روز مابین احزاب موافق و مخالف برکناری وزرا بود. احزاب موافق برکناری وزرا تغییر موضع سه حزب نامبرده را کاملاً بی معنی نامیدند. نماینده حزب چپ سبز Groenlinks خطاب به آقای دیتریش از D66 گفت: شما رفتاری کاریکاتور مانند از خود نشان دادید. آقای فان میرو وزیر امور خارجه هلند سعی نمود که سلب مسئولیت نماید. سخنان او در پارلمان موجب خنده و تمسخر حضار شد. او گفت: "زمانی که در گزارش وزارت امور خارجه خواندم که سیستم مونیتورینگ همچنان مشغول به کار است، متعجب شدم..." در حالی که خود ایشان مسئول تهیه این گزارش بوده اند. آقایان فان میرو، پاتین و خانم اشمیتز سعی نمودند اشتباهاتشان را نتیجه مشکلاتی که در وزارت خانه هایشان وجود دارند، قلمداد کنند. خانم اشمیتز به مشکلاتی که در ارتباط با وزارت امور خارجه در دادگستری وجود دارد اشاره کرد و آقای فان میرو و پاتین به مشکلات زیادی که به واسطه رهبریت اتحادیه اروپا با آن درگیر بوده اند، اشاره نمودند. آنها عذرخواهی خود را تقدیم پارلمان نمودند. احزاب مخالف آنان، عدم برخورد قاطع با چنین مسائلی که در نتیجه

اوج گیری فعالیتها و اعتراضهای پناهیجویان ایرانی در قبال سیاستهای غیر انسانی دولت هلند و حمایت محافل سیاسی - اجتماعی هلندی از این اعتراضها شرایط را آنچنان پیچیده نمود که دولت هلند تصمیم به برگزاری جلسه یی در پارلمان گرفت. در این جلسه سازمانهای ایرانی و هلندی مدافع پناهیجویان در حضور کمیسیونهای قضایی پارلمان، انتقادات و نظرات خود را در اعتراض به گزارشهای وزارت امور خارجه هلند در ارتباط با ایران که پایه اصلی سیاستهای دولت هلند در برخورد با پناهیجویان ایرانی می باشد را ابراز کردند. این جلسه روز ۲۰ اکتبر برگزار گردید.

در این روز بیش از ۱۲۰۰ پناهیجوی ایرانی و حامیان هلندی آنها با برپایی آکسیونی گسترده در مقابل پارلمان هلند ضمن برگزاری سخنرانی، نمایش، موزیک و شرکت گسترده در سالن پارلمان، بحث و گفتگوی داخلی پارلمان را از نزدیک دنبال کردند و مخالفت آشکار خود را با گزارشهای وزارت امور خارجه هلند، اعلام نمودند. در این جلسه که تا پاسی از شب ادامه داشت، سازمانهای مدافع پناهیجویان تلاش نمودند تا با ارائه اسناد و مدارک بی اساس بودن گزارشهای وزارت امور خارجه را روشن سازند.

نکته قابل توجه در این جلسه حرفهای آقای پاتین معاون وزیر امور خارجه هلند و مسئول سیستم مونیتورینگ (سیستم کنترل وضعیت پناهیجویانی که به ایران بازگردانده شده اند) بود. او در این جلسه گفت: "این سیستم (مونیتورینگ) عملاً از دسامبر ۹۶ به دلیل تهدیدهای مقامات رژیم ایران کار نمی کند و تاکنون هیچ گزارشی از آن به دست ما نرسیده است. این حرفها درست خلاف اطلاعاتی است که تاکنون پارلمان هلند از طریق وزارت امور خارجه هلند و خانم اشمیتز (معاون وزیر دادگستری) دریافت نموده است. خانم اشمیتز در ۲۶ ژوئای امسال با قاطعیت در پارلمان اعلام کرد که سیستم کنترل وضعیت پناهیجویان بازگردانده شده به ایران، به خوبی پیش می رود و هیچگونه مشکلی در کار آن وجود ندارد.

همچنین وزارت امور خارجه هلند نیز در گزارش جدید خود (منتشر شده در ژوئای ۹۷) ضمن تأیید مطلب فوق وجود این سیستم را یکی از فاکتورهای مهم در بازگرداندن پناهیجویان ایرانی برشمرده است. قابل ذکر است که مقامهای وزارت امور خارجه هلند و همچنین دادگستری تاکنون هیچ گاه حاضر به ارائه اطلاعات در زمینه گره کار سیستم مونیتورینگ نبودند و حرفهای اخیر آقای پاتین به دلیل انتشار گفته های یک کارمند عالی رتبه وزارت دادگستری آقای P.VAN KRIEKEN و به دنبال آن پیگیری سازمانهای مدافع پناهیجویان صورت گرفته است. آقای گریکن در جلسه ای با حضور نمایندگان سازمانهای کلیسایی مدافع پناهیجویان ایرانی و سازمانهای فراملیتی (PRIM) به طور غیر منتظره ای اعلام می کند: "صحبت از این سیستم (مونیتورینگ) آنها در کشورهایی با وضعیت بد حقوق بشر نظیر ایران، صحبتی مسخره و در عمل کلاماً غیر ممکن است." گرچه پارلمان روز ۲۱ اکتبر توسط رسانه های جمعی اعلام نمود که هیچ دلیلی جهت انطباق بخشیدن به سیاست برخورد با پناهیجویان ایرانی نمی بیند، لیکن به دلیل آشکار شدن حقایقی از سیستم مونیتورینگ پارلمان روز ۳۱ اکتبر دوباره تشکیل جلسه داد و خواهان توضیحاتی در این مورد از خانم اشمیتز معاون وزیر دادگستری شد. فضای این جلسه به شدت سنگین بود و خانم اشمیتز و آقای پاتین به طور پی در پی مورد

## طلاق مساوی است با اخراج

منبع: روزنامه هلندی Volks Krant  
گزارشگر: Ellen de Visser  
تاریخ: ۳۱ سپتامبر ۹۷

مترجم: شهناز

حقوقدانان و مددکاران اجتماعی در مورد بیانیه جدید خانم اشمیت معاون وزیر دادگستری انتظار مشکلات زیادی را می‌کشند. قانون جدید می‌گوید: "زنان خارجی مطلقه حتی با داشتن فرزندان کوچک، برای دریافت اجازه اقامت بایستی در طول یک سال بعد از طلاق یا جدایی، کار ثابت پیدا کنند." این قانون در تضاد با قانون مساعدت اجتماعی است. در این قانون آمده است که "زنانی که فرزندان کوچکتر از پنج سال دارند، ملزم به تقاضای کار اجباری نمی‌باشند."

وزارت دادگستری و امور اجتماعی عقاید مختلفی دارند. در قانون مساعدت اجتماعی استثناء و تفاوتی بین زنان خارجی و هلندی که از شوهران خود طلاق می‌گیرند، وجود ندارد. ولی وزارت دادگستری می‌گوید که قانون اتباع بیگانه به مراتب سخت‌تر است و زنان خارجی پس از طلاق، برای دریافت اجازه اقامت مستقل بایستی تلاش نمایند و زحمتی در این راه بکشند.

P. Ploeger مددکار اجتماعی سازمان JAC در شهر ایندهوفن می‌گوید که: ارائه قوانین متضاد می‌تواند مشکلات زیادی را در نحوه کار دادگاهها به وجود آورد. او به اتفاق E. Bens مدیر انجمن زنان ترک در ایندهوفن درخواست توضیح از وزارت دادگستری در این مورد در یک کمیسیون نموده‌اند.

W. Verberk مددکار حقوقی در مؤسسه رشد فرهنگی Forum شک دارد که قضات دادگاهها با توجه به گفته‌های جدید خانم اشمیت، سیاست سابق را تغییر دهند. آنها قاعدتا این نظرات را نقد و بررسی خواهند کرد. خارجیدا که قبل از سه سال اقامت در هلند از همسرشان جدا می‌شوند، حق جهمت دریافت اجازه اقامت ندارند و چنانچه این زمان بیش از سه سال باشد بایستی جهت اجازه اقامت در حد فاصل یک سال بعد از جدایی کار ثابت حداقل به مدت یک سال پیدا کنند. این قانون سالیانه است که وجود دارد ولی اداره اتباع بیگانه در سالیهای اخیر آن را عملاً اجرا نکرده است.

مخصوصاً زنان مطلقه با فرزندان کوچک، بایستی روش دیگری حساب کنند. IND و قدرتهای قضایی توجه بیشتری به مشکلات این گروه زنان که پس از جدایی پیدا می‌کردند، داشته‌اند. Ploeger توضیح می‌دهد که: اغلب زنان خارجی در طول زندگی زناشوییشان خانه نشین بوده‌اند و آنها این عقب ماندگی از زمینه زبان و آموزش را نمی‌توانند در ظرف مدت یک سال جبران کرده و به پایان برسانند. برای آموزش زبان لیستهای انتظار وجود دارد. برای پیدا کردن کار آن طور که در روزنامه‌ها مشاهده می‌شود حتی جهت کار در خشکشویی و یا در انبار، زنان هلندی ضروری است. بخشنامه خانم اشمیت که در شروع این ماه در روزنامه‌های سراسری منتشر شده است، خط پایان به روی نادیده گرفتن این قانون، در سالیهای اخیر، می‌کشد. هر خارجی وقتی که طلاق می‌گیرد بایستی سریعاً خود را به پلیس اتباع بیگانه معرفی نماید. و از زمانی که رسماً جدا می‌شود، یک سال وقت جهت یافتن کار ثابت دارد. قراردادهای موقتی کار، در نظر گرفته نمی‌شود. و چنانچه موفق در این امر نشود، از کشور اخراج خواهد شد.

خانم اشمیت معتقد است که: در سیاست جدید تخفیف و استثنایی وجود ندارد. حتی برای مادرانی که فرزند کوچک دارند. فقط زنان خارجی مطلقه ای در

## زنان سیاهپوست به ندای اتحاد و قدرت جواب مثبت دادند

لیلا

روز ۲۵ اکتبر تظاهراتی در فیلادلفیا از طرف فعالین جنبش زنان سیاهپوست ترتیب داده شده بود که استقبال از آن حتی از طرف مسئولان تدارکات این تظاهرات باور نکردنی بود. تظاهرکنندگان که برای همبستگی در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در حیطه خودشان از اقصاء نقاط ایالات متحده شرکت کرده بودند تعدادشان به گفته مقامات رسمی شهری بین ۳۰۰ هزار تا ۵۰۰ هزار نفر بود. یکی از سخنرانان به نام فیلی چپونسو به نظر می‌رسید که زبانش در مقابل مشاهده این تعداد جمعیت بند آمده گفت: "این بدون شک یکی از پرافتخارترین روزهای زندگی من است." وینی ماندلا که از سخنرانان اصلی بود در سخنان خود گفت: "زنان آفریقایی - آمریکایی در طول تاریخ علیه بردگی و بی عدالتی همیشه جنگیده‌اند. او گفت ما می‌توانیم دنیا را از سرازیری به سربالایی بکشانیم. البته که می‌توانیم، البته که خواهیم کرد و البته که می‌کنیم." او همچنین گفت: ما اکنون به عنوان زنان سیاهپوست به طرف قرن بیست و یکم راه پیمایی می‌کنیم."

این تظاهرات که در میدان بزرگ لیبرتی بل شروع شد در هوایی نسبتاً سرد و بارانی با پیمودن ۲ مایل توسط تظاهرکنندگان ادامه یافت. علائم و بندهای متعددی توسط آنها حمل می‌شد که بر روی یکی از آنها نوشته بود "من یک در میلیون هستم".

هدف اصلی تظاهرات برای پیدا کردن راه حل برای مشکلاتی از قبیل فقدان بیمه‌های سلامتی، آموزش و

جامعه هلند جا دارند، که بتوانند طول مدت یک سال کار بلند مدت و کارفرمایی ثابت داشته باشند. Verberk از مؤسسه Forum می‌گوید: با نوسان شدیدی که در بازار کار وجود دارد، این یک تفکر بسیار عجیب است.

در اکتبر ماه سال گذشته خانم اشمیت مشخص ساخت که درخواستهای جهت دریافت کار در مورد خانواده‌ها مدت طولانی را طی خواهد کرد تا مورد قبول اداره کار واقع شود. و حال عجیب به نظر می‌رسد که این مسئله بعد از جدایی یا طلاق وجود نداشته باشد. قضات دادگاهها در این مورد انتقادات گوناگونی را مطرح نموده‌اند.

Bens از انجمن زنان ترک در ایندهوفن می‌گوید: به طور مثال فیلیپس پرسنل زیادی را از طریق نگاه کارایی با قراردادهای کوتاه مدت استخدام می‌کند و بیشتر کارفرمایان دیگر افراد را با قراردادهای شش ماهه استخدام می‌نمایند. حال یک زن خارجی چه کار می‌تواند بکند؟ صبحهای زود ۲ ساعت کار نظافت شرکتهای بزرگ را قبول کنند و بچه‌هایش را تنها بگذارند؟ و یا این که آن را رد کنند و تلاش نمایند که هر چه سریعتر جایی دیگر امیدی و یا کمکی را که در انتظار است بجویند.

Ploeger بعد از کشیدن آهی می‌گوید: فکر جالبی در لاهه در نظر گرفته شده است ولی آشفتنگی و به هم ریختگی اینجا به وجود می‌آید. ما با زنانی سر و کار داریم که بعد از این، پس از جدایی بلافاصله باید در جستجوی کار باشند در حالی که امکان کار خیلی کم است. به زنانی که بیماری روحی و یا جسمی دارند، یا زنانی که بعد از طلاق دچار آشفتگی روحی می‌شوند و در عین حال مجبورند از فرزندان کوچکشان مراقبت کنند، چه خواهد گذشت. این طور که به نظر می‌رسد معاون وزیر نمی‌داند که این قانون چه اثراتی می‌تواند به روی افرادی که شامل آن می‌شوند داشته باشد. □

پرورش نادرست، بی‌کاری و مسائل مربوط به مواد مخدر بود.

یکی از پلاتفرمهای این تظاهرات مورد مؤاخذه قرار دادن سازمان سیا بود و خواستار رسیدگی به موضوع دست داشتن سازمان سیا در خرید و فروش مواد مخدر در جامعه سیاهپوستان بود.

خانم ماکسین والترز نماینده دموکرات از ایالت کالیفرنیا که این مسئله را پیگیری می‌کند یکی دیگر از سخنرانان اصلی این تظاهرات بود. او گفت: "پس از امروز ما هرگز دیگر آنچه قبلاً بودیم نخواهیم بود." "آمریکا، خواهش می‌کنم این را بدان. ما می‌دانیم که هستیم. ما می‌دانیم چه قدرتی داریم، ما از قدرتمان استفاده خواهیم کرد."

خدیجه فراخان نیز گفت که این تظاهرات از تظاهرات یک میلیونی مردان که توسط همسرش برگزار شد (در سال ۱۹۹۵) الهام گرفته است. او گفت "رشد یک ملت بستگی به رشد زنان آن دارد." او گفت "ما بر روی زنان تکیه می‌کنیم اما نباید فراموش کنیم که باید به عنوان یک خانواده، مرد، زن و کودکان برخیزیم." جالب توجه این که برگزارکنندگان این تظاهرات از هیچ وسیله تبلیغاتی مانند روزنامه‌ها، تلویزیون، حتی سازمانهای سیاسی استفاده نکردند و فقط با اطلاع به یکدیگر و از طریق اینترنت، این تظاهرات سازماندهی شده بود. کانی یکی از برگزارکنندگان با اشاره به زنان گفت "ما سابقه انجام غیر ممکنها را داریم."

۲۶ اکتبر ۹۷

## حرف ارزان است

لیلا

خانم کلینتون در یکی از سفرهای خود در ماه اکتبر امسال به نیکمکه غربی در شهر پاناما سخنرانی داعی در مورد مسائل زنان ایراد کرد. این سخنرانی در حضور ۲۰ زن دیگر که همسران رؤسای جمهوری کشورهای آمریکای شمالی و مرکزی بود صورت گرفت. او در سخنان خود گفت "دموکراسی بدون دخالت زنان در امور سیاسی و اقتصادی ناکامل خواهد بود." او همچنین گفت "دموکراسی تنها زمانی می‌تواند به پتانسیل نهایی خود برسد که زنان اسیر قانون، عقب‌ماندگی، آداب و سنن و یا وحشت از رساندن صدای خود به پای صندوق رأی نباشند." او می‌گوید "پیشبرد حقوق سیاسی و اقتصادی زنان مشکل‌تر از ساختن کانال پاناما خواهد بود زیرا به جای تکان دادن کوهها باید قلبها را به حرکت درآورد تا بتوان عادات گذشته را از میان برد. تا بتوان فقر و گرسنگی، مرضها و بی‌سوادی را نابود کرد." و "هممتر از همه قدرت‌گیری زنان است که بتوانند در سرنوشت ملت‌های خود سهیم باشند." او همچنین در سخنان خود گفت که برای آن که زنان قدرت سیاسی به دست آورند باید اول حقوق قانونی داشته باشند و از حقوق خود مطلع نیز باشند آنها باید از تجاوزات به حقوق خود درمان باشند و باید آموزش، بهداشت و حق مالکیت خصوصی دسترسی داشته باشند. درآباید همسر رئیس جمهور پاناما نیز در سخنان خود گفت "بدون صلح هیچ پیشرفتی حاصل نخواهد گشت." ژاکلین استروس همسر رئیس جمهور کلمبیا نیز گفت "اگر بودجه جنگ را که ۳ درصد است صرف مشکلات داخلی کنیم می‌توانیم فقر را ریشه کن کنیم."

دولت آمریکا برای برقراری حقوق بشر در این قسمت از جهان ۴/۸ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرده است. البته نباید فراموش کرد که همین دولت در سال ۱۹۸۹ حقوق بشر را در همین شهر به زیر چکمه سربازان خود نقض کرد. کنفرانس خانم کلینتون هم به مناسبت همین اقدام جدید آمریکاست که باز هم باید در پاسخ به خانم کلینتون گفت به قول خود آمریکایی‌ها "حرف ارزان است." نوامبر ۹۷

## چه گوارا از زبان رژی دبره

مصاحبه "کلاوس تها"، خبرنگار کانال تلویزیونی "سات ۱"، با رژی دبره

مترجم: بابک

تها: آقای دبره! "چه گوارا" خود همیشه از شخصیت "دن کیشوت" مثال می زده است، در یک نامه که پیش از ترک قطعی کوبا برای مادرش نوشته، از دن کیشوت نقل می کند: "دوباره اشتیاق را در سینه ام احساس می کنم". با توجه به رفتن او از کوبا و شکستش، آیا می توان گفت "چه" دن کیشوت قرن بیستم بود!

دبره: آنچه که "چه گوارا" در نامه مزبور به نمایش می گذارد یک کنایه زیبا و همزمان ناگوار است. "دن کیشوت" شخصی نابهنگام است که با عصر خود همساز نیست، "دن کیشوت" انسانی متعلق به عصر رنسانس است که در تاریخ، داستانها و تصاویر غیر واقعی قرون وسطایی زندگی می شود. براین اساس مارکسیسم هم باید یک افسانه قرون وسطایی، یک داستان خیالی باشد و این بدان مفهوم است که "چه" نیز شخصیتی بود که در عصر خود جای نمی گرفت. این تا حدودی درست است، "چه" بی شک آخرین مؤمن به مارکسیسم، واپسین اسطوره آن بود. او همانند "دن کیشوت"، با الگوهای عصر خود همخوانی نداشت، با این وجود می بایست بیدرنگ بگویم که "دن کیشوت" بر طبق رمان "سروانتس" در بستر جان سپرد، "چه" اما قربانی یک قتل شد. او در بستر جان تسلیم نکرد. او یک کمونیست بود، بله اکنون می شود گفت کمونیسم قرون وسطایی است اما "چه" تئورسین و روشنفکر بود در حالی که "دن کیشوت" چیزی جز یک خیالباغ نبود، "چه" برعکس عمل گرا بود اگر بخوایم دوباره مقایسه کنیم بی تردید او آخرین مارکسیست در دنیایی بود که در آن تنها اندک کسانی به مارکسیسم باور داشتند.

تها: به نظر می رسد "چه گوارا" برای شما یک بازنده هم نواست - همان تصویری که بازار تجاری اسطوره ساز از او ارائه می کند - این برداشت از "چه گوارا" بازنده چگونه با "رژی دبره" جوان که زمانی پس از محکومیت به سی سال زندان به خاطر شرکت در مبارزه چریکی از جان سپردن در کنار "چه" تأسف می خورد، همخوانی دارد؟

دبره: "چه" مرد ایده و تعمق بود، فکر می کنم در این نقطه او چیزی ارزنده و شاید منحصر به فرد داشت، یک وحدت میان پتانسیل عظیمی از ایده ها و شورش. متفکرین رادیکال بسیاری وجود دارند که ایده هایشان را به عمل تبدیل نمی کنند و یا برعکس عده ای که رادیکال عمل می کنند اما به اندیشه نمی نشینند. او اما از هر دو این تواناییها برخوردار بود. یک فرد رمانتیک، خیالپرداز است و "چه گوارا" خیالباغ نبود. او بسیار فرهیخته بود و در نبرد به خاطر رویاها پیروز شد، چیزی که مقصود او نبود، او می خواست در نبرد دیگری برنده بیرو بیاید. اگر کسی با یک رویا زندگی کند طبعاً با چیزی جز یک رویا درگیر نبوده است. امروز: پس از سی سال، البته درک آنچه که کاملاً ممکن شده می شده دشوار است. آن زمان من اعتقاد داشتم که کوههای "آند" می توانند "سیرامیسترا"ی آمریکای لاتین باشند. فکر می کنم ما یک استراتژی پراگماتیکی را دنبال می کردیم. ما می خواستیم به عنوان عمل گرایان، حزب سنتی کمونیست را نوسازی کنیم. درست است که نقطه عزیمت ما یک تئوری اشتباه بود اما عزم کرده بودیم که همه چیز را دگرگون کنیم. تصورات ما اینها بودند. ما برداشتی تقریباً مسیحی از پدیده رنج داشتیم، رستگاری و راهی با رنج به دست می آید، من از شعار سهم ادا کردن از طریق مرگ خود

سخن می گویم. اهمیت ویژه شهید یک بینش قدیمی "توریکا" و نیز مسیحیت است: مرگ می تواند سودمند باشد زیرا شهادت الگوساز است. این که آن زمان مرگ تقدیس می شد درست است اما این یک تقدیس رمانتیستی یا بدتر فاشیستی نبود. اندیشه ای که در پس آن بود بر مرگ خود در خدمت زندگی دیگران دلالت داشت: مرگ یک درس خواهد بود و مرگ یک انقلابی، رهروان دیگری را برای نیل به هدف شکل خواهد داد. ما فطرتی بیشتر خوشبین داشتیم تا انقلابی و این صفت یک مؤمن مذهبی است. امروز دیگر انقلابی وجود ندارد و کسی نمی تواند این را درک کند. شاید آن را خیال پردازی بنامند. یک "دن کیشوت" هم می تواند مؤمن باشد اما او اعتقاد دارد که رویایش واقعیت است. توضیح آنچه که آن زمان به نظر ما واقعیت می آمد. امروز مشکل است. ما خود را رئالیست می دانستیم و من باید تکرار کنم که اگر امروز به "چه گوارا" به مثابه یک رمانتیک نگریسته می شود تنها به خاطر این است که شکست خورد، اما فکر می کنم او ترجیح می داد پیروز شود.

تها: یک پرسش که هیچ کس به خوبی شما پاسخ آن را نمی داند یعنی چگونگی رابطه "فیدل کاسترو" و "چه گوارا". شما با هر دوی آنها گفتگوهای طولانی داشته اید و با "فیدل" از جمله زمانی که "چه گوارا" در راه بولیوی بود. دوستی آنان چگونه بود، آیا رابطه شان به پایان رسید یا این که مسئله به روحیه متفاوت آن دو برمی گشت؟

دبره: مسئله به روحیه متفاوت دو دوست برمی گشت. من هیچ گاه شاهد قطع رابطه "چه" و "فیدل" نبودم برعکس شاهد دوستی نزدیک و مشتاقانه دو مرد بسیار متفاوت بودم. البته باید اضافه کنم که من با "فیدل کاسترو" قطع رابطه کرده ام اما سی سال پیش، در سال ۱۹۶۶، "چه" در هیأت "فیدل کاسترو" یک دوست داشت. "فیدل" به طور غریزی برای "چه" نقش یک برادر بزرگتر را ایفا می کرد، از او حمایت می نمود، امنیت می بخشید و به او یاری می رساند از جمله در منطقه واقعاً دشوار بولیوی. "چه" از "فیدل کاسترو" با احترام یاد می نمود، او خود را تحت فرمان "فیدل" و فرد دوم پس از او می دانست. در اساس این دو با یکدیگر سازگار نبودند و می توان گفت همدیگر را مانند دو قلب متضاد جذب می کردند. "کاسترو" پراگماتیست بود و واقعیت را به درستی تحلیل می کرد. "چه گوارا" اگر بخوایم با ادبیات مارکسیستی بگویم چپ رادیکال بود، با واقعیت موجود کنار نمی آمد، سیاستمدار نبود. سیاستمدار بودن یعنی همراهِ جماعت شدن، سیاستمدار بودن یعنی همسازی و تفاهم داشتن. "چه" آدم مصالحه نبود، در کوبای آن زمان تماماً می بایست همسازی پیشه کرد و پیش از همه با اتحاد شوروی. "چه" استراتژیست بود، مرد اراده. "کاسترو" تاکتیک گرای پراگماتیست، با وجود روحیه متفاوت این دو شخصیت، آنها یک تن واحد بودند. من رابطه این دو مرد را اینگونه می بینم، رابطه آنها هرگز مانند "استالین" و "تروتسکی" نبود، مثل "دن کیشوت" و "سانچوپاتزا" شاید.

تها: آقای "دبره"، کتاب مشهورتان "انقلاب در انقلاب" موجب گردیده که شما به عنوان بنیانگذار تئوری "فوکسیم" (کانون چریکی) معرفی شوید، همان نظریه ای که "چه گوارا" نیز تا حدودی بدان معتقد بوده است. به شما انتقاد می شود که این تئوری مسئول واقعی مرگ هزاران انسان که توسط دیکتاتورهای آمریکای جنوبی به قتل رسیده اند، می باشد. برطبق فرضیه مذکور یک گروه کوچک چریکی (فوکو) می تواند موجب تشدید تضادها شده و از این مسیر شرایط را برای جنگ مسلحانه رهانبخش و راهی فراهم نماید. آیا در قبال بی شماران جانباخته، یک مسئولیت تاریخی احساس می کنید؟



دبره: بله من تا حدودی بر مسئولیت خود آگاهم، اما نه آن مسئولیتی که شما از آن سخن می گویند، علاوه بر این مدتها پیش از کتاب من هم "فوکسیم" وجود داشته است، این کتاب، "انقلاب در انقلاب" را من به همراه "فیدل کاسترو" نوشتم. من برای تعدیل آنچه که با "فیدل" تدوین کرده بودیم تلاش کردم. من کوشیدم از تندی این تئوری بسیار ایده آلیستی، بسیار ذهنی که شهرت آشوب طلب تئوری سیاسی را برایم به ارمغان آورد، بکاهم و باید بگویم از آن پیش هم دیگر پیرامون سیاست چیزی ننوشته ام. بله، اما باید اعتراف کنم من تا حدودی مسئولم.

تها: آقای "دبره"، شما از زمره نویسندگانی هستید که می خواهید "توسینده غیر محبوب" باشید. کتابهایی بنویسید که دلخواه محافل معینی نباشد. زمانی اظهار داشتید: "خدا به من توانایی غیر محبوب بودن بده". آیا امروز برای چالش با تراژدی چپ، کتابهای ناخوشایند لازم هستند؟

دبره: من نقش یک روشنفکر را با رل یک فرد ضد توهم انگاره می گیرم. او کسی است که توهم را در هم می شکند زیرا اگر بدین کار نپردازد جامعه به ناکزیر به سمت اسطوره و توهم حرکت کرده و تاریخ در راستای حقیقت دگرگون نخواهد شد. به عنوان مثال واقعیت انسانی مانند "چه گوارا" را در نظر بگیریم، او ناچار به بیان چیزهایی بود که با اسطوره اش همخوانی ندارند اما مشکل اینجاست که اسطوره زیر علامت سؤال نیست. تحلیل نمی شود، فقط حضور دارد و همین گونه باید آن را پذیرفت. به نظر من خوب است که افسانه "چه" حیات دارد، از آن یک انرژی معنوی منعکس می شود که منحصر به فرد است. ما به اسطوره نیاز داریم و من "چه گوارا" را به عنوان اسطوره جوانان به "جیمز دین"، "دایانا" و بدتر "پاپ" یا نمی دانم که، ترجیح می دهم. اما زنده بودن این افسانه خوب است، من شخصاً کسی نیستم که مدافع اسطوره پردازی باشد.

تها: من نقل قولی از مارکس در "تزهایی در باره فویرباخ" را به یاد می آورم که می گوید: "فلاسه تا به کنون جهان را به اشکال گوناگون فقط تفسیر کرده اند، مسئله این است که چگونه می شود آن را تغییر داد". آیا هنوز هم این گفته متبر است؟

دبره: نباید از واقعیت به خاطر یک حادکتر مجرد هراسید علاوه بر این دغدغه خاطر مارکس نه چگونگی تغییر جهان به طور عام بلکه چگونگی تغییر آن توسط یک فیلسوف بود. برای نیل به این هدف فیلسوف به حزب احتیاج دارد، حزب به عرف نیاز دارد و فلسفه و عرف متضاد یکدیگرند. عرف یعنی پلیس. از این رو می بایست همیشه دیده در دیده واقعیت دوخت، برای درک اکنون تلاش کرد بدون آن که از آینده وحشت داشت. □



## از شب مانده هنوز دو دانگی

— سعید کیوان

هر زمان که در صحنه سیاسی ایران اتفاقی رخ می دهد، عده ای قرار از کف می دهند و شروع به تحلیل‌های چپ اندرچی می کنند. این بار یعنی پس از انتخابات ۲ خرداد جمهوری اسلامی که رژیم در فعل و انفعالات معدوی و امحاء و احشاء خود خاتمی را بالا آورد، ترکیب این عده چه به لحاظ تعداد و چه به لحاظ گوناگونی با موارد گذشته که نور امید در دل‌هایشان نسبت به رژیم زنده می شد، تفاوت داشت. پس از نمایان شدن چراغ معجزه، تعدادی خام خیال و میانه باز از سیاستمدار و ژورنالیست گرفته تا روشنفکر و سینماگر و اهل موسیقی سعی کردند که به خود و دیگران بقبولانند که آفتابشان بر دیده است.

در میان این افراد حساب میانه بازان سیاسی همچون گذشته معلوم است. ژورنالیست‌های با "جیره و مواجب!" مثل نوری زاده ها و بهنودها نیز معرف حضوری همگان هستند. اینها در فعالیتها و تلاشهای روزنامه نگاری خود طی سالیان گذشته نشان دادند که تا چه حد در ضدیت با مقاومت مسلحانه انقلابی برای سرنگونی ملاحا قرار دارند و این بار نیز خوراک خوبی برای توهم پراکنی یافتند. اما در دور جدید رؤیت آفتاب صلح و صفا و زرقم و تغییر مسالمت آمیز یا انقلاب جدید، تعدادی از هنرمندان و نویسندگان و روشنفکران نیز پیشان را به میدان گذاشتند تا لااقل اگر بتوانند بانی خیر شوند و مثل اسلاوهاول در تغییر روند از دیکتاتوری به سوی دموکراسی نقش بزرگی ایفا کنند. در میان این نویسندگان و هنرمندان مشاهده چند نام تامل برانگیز است و نمی توان به راحتی از کنار آنها گذشت.

کیهان چاپ لندن تاکنون دو بار متن نامه (یا عرضحال) با نثر "روزگار سپری شد" محمود دولت آبادی به خاتمی را به چاپ رسانده است. همین هفته نامه بخشهایی از مصاحبه لیبراسیون هوشنگ گلشیری را آورده است که در آن خالق اثر فراموش نشدنی "سازده احتجاج" می گوید تنها با اصرار همسرش از فرستادن بیانیه حمایت برای خاتمی منصرف شده است. در کنار این دو تن محسن مخملباف هم از دنیای عرفان و معنویات و تصوف و عشق که تا قبل از ۲ خرداد مدعی شده بود در مقابل دنیای کثیف سیاست به آشن یافته است، ناگهان از عالم هیروت تصوف و عرش اعلی معنویات به زمین مادی جلوس کرد و در اروپا نزد بسیاری از کارگردانان و هنرمندان برجسته سینما با لابی های آنچنانی خواستار بازگشت آنان به ایران و حمایت

از خاتمی شد. محسن مخملباف سازنده فیلم زیبای "گبه" کمی سوابقش با دیگران فرق می کند. او که اکنون به خوبی حرف زدن از طریق تصویر را آموخته است، سابقه آنچنانی در مضامین روشنفکری در گذشته ندارد. فیلمهای توبه نصح و بایکوت زمانی یادآور افکار "طالبان" مابان این سینماگر ایرانی بودند. اگر گبه در جشنواره های اروپایی برنده جایزه می شود، توبه نصح و بایکوت بی شک می توانند در جشنواره فیلم طالبان در افغانستان جایزه ریش طلایی را برابند. این فیلمساز صوفی و گریزان از سیاست قبل از ۲ خرداد و مبلغ خاتمی پس از این تاریخ، فراز و نشیبهای بسیاری را از سر گذرانده است. این بالا و پایینها چنان بوده که در اوایل پس از انقلاب گاه فیلمهایی را علیه فدائیان و مجاهدین می ساخته که گویی اگر از او درخواست می شد که در اوین تیر خلاص هم بزند، شاید جواب رد نمی داد. و در دورانی سخت گرفتار "توبتهای عاشقی" می شد که ببینده دلش به حالش می سوخت. البته قطعا بین مخملباف بایکوت با مخملباف گبه چه در فرم و چه در محتوا فاصله بسیار است. این سیر را می توان این طور بررسی کرد، مخملباف آنگاه که با سیاست سر و کار دارد، فیلمهایی با افکار طالبان می سازد، و آن وقت که از سیاست سرخورده و گریزان می شود و به معنویات و عرفان می رسد و در بازی رنگها تصاویر چشم نوازی می آفریند و حداکثر شمارش این می شود که "زندگی رنگ است". حالا سؤال این است که آیا

دوباره با ورود در عالم سیاست و حمایت از خاتمی بدینگونه که دیگران را هم تشویق می کند تا به این سید جمال دوران اینترنت لیبک بگویند، آیا دوباره شاهد سینمای قرون وسطایی مخملباف خواهیم بود؟

آفریننده اثر زیبای سازده احتجاج، هوشنگ گلشیری نیز که قبل از انتخابات در اثر فشار روزافزون رژیم ضد فرهنگ و هنر جمهوری اسلامی جلائی وطن کرده بود، و در مصاحبه ای فاش ساخته بود که رژیم در سانسور یکی از آخرین کتابهایش جمله "برگها رقص کنان از درخت بر زمین فرود می آیند" را نتوانسته تحمل کند، اکنون به این حقیقت روشن تر از آفتاب رسیده که خاتمی به برگها اجازه می دهد که به جای سینه زدن، رقص کنان پایین بیایند.

نویسنده کلیدر اما دیگر سنگ تمام گذاشته و با نامه ای بلندبالا که در آن رئیس جمهور جدید را در گویه حجت الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی می خواند و اگر می توانست صلوات هم برای او می فرستاد، خود را مجذوب این پیوند یعنی بین گزین کننده (مردم) و گزین شونده (خاتمی) معرفی می کند.

نویسنده رمان کلیدر در جایی دیگر می نویسد، "... اگر برخی نمی خواهند یا نخواسسته اند با رغبت این روشنایی را ببینند، به گمان مشکل این کدورت آفتاب نیست. چرا که این همه را طرح و انگاره های خوشایند هم که دکتر خاتمی درافکنده است از برکت وفاق مردم، نخست برای جمهوری اسلامی ایران به سود خواهد برد از باب دلجویی مردمان که ارباب ذوق و فرهنگ، شاید بدین برکت پس از کرختی خاکستری سالیان بدر آیند، و این جنخ به حالت پیش از بیماری بازگشتن است بعد از دوره ای نقاهت طولانی: شکر که عافیت..." آنچه را که دولت آبادی با زبان چاپلوسان دربار ناصرالدین شاهی سعی می کند به قبله عالم معمم عرض کند اینست که اولاً خاتمی مثل آفتابی است که طلوع کرده و آنهایی که نمی توانند در نیمه شب این آفتاب را ببینند مشکل خودشان است و باید برای درمان و برای رفع ضعیفی چشم از عینک ایشان استفاده کنند. ثانیاً از برکت این تحول، جمهوری اسلامی بحمد الله حفظ شده از سرنگونی نجات پیدا می کند و سرانجام هم از سور و سات چیزی هم نصیب امثال وی یعنی ارباب ذوق و فرهنگ می شود. بنابراین گل محمد و ستار نیز می باید به جای انتخاب راه مبارزه و نبرد حماسی شان و سپس کشته شدن در کوه و کمن، یا راحت یک توبه نامه خدمت ارباب زور و ستم می نوشتند و در این حالت جلدهای کلیدر از ده به چند صفحه تقلیل می یافت، یا که نه، این چیزها فقط افسانه است و در داستانها اتفاق می افتد؟

در زمان سلطنت خاندان پهلوی، پس از به اصطلاح انقلاب سفید شاه عده ای از جمله حزب توده نیز مانند آقای محمود دولت آبادی از این خورشیدها درست در نیمه های شب کشف می کردند و سعی می کردند مبارزه چریکهای فدایی خلق را با برجسپهایی چون آتارشیسم و مائوئیسم تخطئه کنند. در آن زمان شاعر بزرگ و نامدار ایران، احمد شاملو دقیقاً مرتبط با این توهم پراکنی شعری سرود که امروز هم می تواند به خوبی پاسخگوی توهم پراکنان از هر سنخ باشد.

"با چشمها ز حیرت این صبح نا بجای، خشکیده بر درچه خورشید چارطاق بر تارک سپیده این روز نایزای / دستان بسته ام را آزاد کردم از زنجیرهای خواب / فریاد برکشیدم اینک چراغ معجزه مردم / تشخیص نیمشب را از فجر در چشمهای کوردل تان سویی به جای اگر مانده است آنقدر، تا از کیسه تان نرفته تماشا کنید خوب در آسمان شب پرواز آفتاب را / با گوشهای ناشنوایی تان این طرفه را بشنوید در نیم پرده شب آواز آفتاب را / دیدیم، گفتند خلق نمی، پرواز روشنش را / آری نیمی به شادی از دل فریاد برکشیدند با گوش جان شنیدیم آواز روشنش را / باری من با دهان حیرت گفتم ای بیاوه، بیاوه، بیاوه خلابق مستید و منگ یا به تظاهر تزویر می کنی / از شب هنوز مانده دودانگی. ور تانیید و پاکت و مسلمان نماز را از چاوشان نیامده بانگی..."

## دشمنان ما می گویند

— برشت

دشمنان ما می گویند نبرد به پایان رسید.  
اما ما می گویم تازه آغاز شده است.

.....

دشمنان ما می گویند نبرد به پایان رسید.  
اما ما می گویم تازه آغاز شده است.

.....

دشمنان ما می گویند حقیقت ناپود شد.  
اما ما می گویم هنوز آن را می دانیم.

.....

دشمنان ما می گویند اگر حقیقت حتی هنوز دانسته شود  
دیگر نمی توان پخش شود  
اما ما آن را پخش می کنیم

.....

اینک شب ماقبل همآوردی است.

اینک زمان صیقل بخشیدن به کاردهای ماست

اینک زمان آموزش نقشه نبرد است.

اینک روز قبل از سقوط

سقوط دشمنان ماست

## درگذشت جهاتگیر فروهی

جهاتگیر فروهر، هنرپیشه سینما و بازیگر برجسته سریالهای تلویزیونی روز پنجشنبه ۱۳ آبان در سن ۷۷ سالگی در تهران درگذشت. وی در فیلمها و سریالهای سلطان صاحب قران، اختاپوس، دایی جان ناپلئون، هزارستان و در مجموع در ۷۰ فیلم و سریال تلویزیونی بازی کرده است.

## درگذشت علی تابش

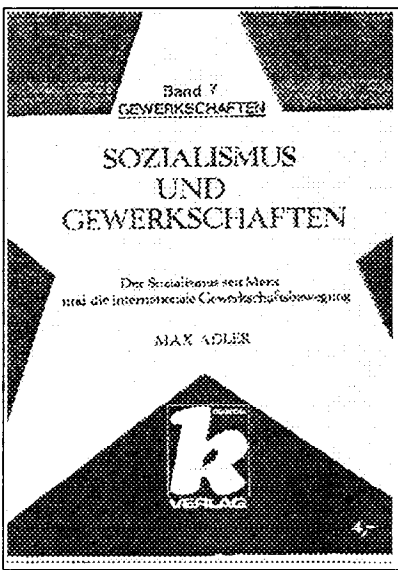
روز ۱۳ آبان، علی تابش، هنرپیشه برجسته تأثر و سینما در سن ۷۷ سالگی در تهران درگذشت. علی تابش علاوه بر بازی در فیلمهای سینمایی، یکی از مجربان برنامه های سرگرم کننده در رادیو بود.

## درگذشت محمدعلی جمالزاد

در اولین ساعات بامداد ۱۸ آبان، محمدعلی جمالزاده، نویسنده بزرگ ایران در سن ۱۰۶ سالگی در ژنو درگذشت.

## اظهارات مدیرکل اداره ارشاد رژیم در رابطه با دعوت از سیمین بهبهانی

رادیو اسرائیل در برنامه روز ۱۴ آبان گفت که محمود شاکعی مدیر کل اداره ارشاد استان تهران در گفتگوی اختصاصی با روزنامه کیهان با سلب مسئولیت از خود به خاطر دعوت از سیمین بهبهانی گفت این دعوت توسط مسئول دیگر صورت گرفته که آن فرد به دلیل رفتار ضد حزب الهی خود بلافاصله از پست خود برکنار شد. محمود شاکعی در مورد خانم سیمین بهبهانی می گوید: "این شاعره و همپالگیمایش برای امت حزب الله ما افراد معلوم الحال هستند و ما نباید به آنها بپردازیم و اجازه مطرح شدن دوباره آنها را در جامعه بدهیم."



معرفی —

ماکس آدلر (۱۸۷۳-۱۹۳۷)، نویسنده کتاب  
"سوسیالیسم و سندیکاها"

وقتی در سال ۱۹۰۴ اولین مجله از مجموعه "مطالعات مارکسیستی"، تحت عنوان "منارعه ملیت و هدفمندی بر سر علم" در وین منتشر شد، کسی گمان نمی برد که این آثار رفته رفته به صورت محور تئوریک "نخلة اتریشی مارکسیسم" درآیند. مجموعه "مطالعات" تحت نظر ماکس آدلر و رودلف هیلفر دینگ انتشار می یافت، اما با وجود جایگاه بالاتر هیلفر دینگ در تشکیلات حزب سوسیال دموکرات اتریش، آثار و اندیشه های آدلر در طرح و انکشاف نظری "مارکسیسم اتریشی" جذابیت بیشتری یافت. محل کار او که در سال ۱۸۹۶ تحصیلات حقوق خود را به پایان رسانده و دفتر وکالتی گشوده بود، خیلی زود به ماوای مردمان خرده پا تبدیل شده و خود او به مثابه وکیل فقرا شهرتی پیدا کرد. در حزب بیشتر کارهای آموزشی و تعلیمات تئوریک را به عهده داشت و از سال ۱۹۰۳ به اتفاق اندیشمندان دیگری چون اتو باوئر، کارل زینر و رودلف هیلفر دینگ، اولین مدرسه کارگری شهر وین را تأسیس کرده بود. نام این آموزشگاه "آینده" بود.

ماکس آدلر در تحولات انقلابی سالهای ۱۹۱۸ به بعد در اتریش نقش مهمی یافت. او مفهوم "جنبه واحد" را (که طرحی جهت حفظ وحدت طبقاتی کارگری - سوسیالیستی بود و همزمان از نقطه نظرات کائوتسکی و لنین فاصله داشت) پیش کشید و با تکمیل آن تحت عنوان "راه سوم" نقش برجسته ای در جنبش شورایی اتریش ایفاء نمود (کتاب "دموکراسی و نظام شورایی" در سال ۱۹۱۹ منتشر شد). وی در این سالها در مجلس اتریش جنوبی یک نماینده فعال حزبی به شمار می رفت. با فروکش جنبش، ماکس آدلر مقامهای اجرایی در حزب را زمین گذاشت و بیشتر به امور آموزشی - از جمله در مدارس ابتدایی و نیز در آموزشگاه عالی کارگری - روی آورد و مسائل فرهنگی را به مثابه عرصه های مبارزه برای تحول عنوان کرد. کتابهای "دموکراسی سیاسی یا دموکراسی اجتماعی" و به خصوص کتاب "انسانهای نو" وی به معرفی نامه مارکسیسم اتریشی تبدیل گردیدند. آدلر که در سال ۱۹۱۹ در دانشگاه وین مرتبه پرفسوری یافته بود، از همان زمان در این مرکز علمی و فرهنگی کشور کرسی استادی در اختیار

۱۸ سال از حاکمیت رژیم ضد خلقی حاکم بر کشورمان می گذرد و تا چه مدت دیگر نیز این روند ادامه دارد مشخص نیست زیرا شواهد امر نشان می دهد که آنها برنامه و نقشه های متعددی برای حفظ حاکمیت خود دارند.

چه عاملی در طول این مدت باعث شده است که این رژیم مستبد، مرتجع و فاسد و تروریست بر اریکه قدرت سوار باشد در حالی که همگی ما بر این عقیده هستیم که رژیم نه پایگاه مردمی داشته نه جایگاه بین المللی. در مواردی می شنویم که رژیم برای مردم عادت شده است و چنان که کمی آزادی و عدالت اجتماعی داده شود و شرایط اقتصادی مردم نیز اندکی بهبود یابد با رژیم مخالفتی ندارند. اما این سخن درستی نیست. همه ما مطمئن هستیم که جو اختناق و خفقان پلیسی موجود بر جامعه چندین برابر رژیم سابق است اما تظاهرات و مخالفتهای مردم در شهرهای مختلف ایران و کارگران شرکت نفت و... خود دلیل مخالفت مردم با رژیم و همچنین حرکت اخیر توده مردم که با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری نشان دادند که خیلی وقت است مطیع امر رهبر نیستند و دنبال فرصت بودند که مخالفت خود را اعلام و نشان دهند که برای آزادی حرکت کرده و حاضر به قدمهای بعدی می باشند. حالا فرق نمی کند که در این انتخابات ۶ میلیون و یا ۲۰ میلیون شرکت کرده باشند. انتخاب خاتمی نشانی از تنفر و انزجار مردم از رژیم و حکومت ایدئولوژیک خینی بود. اما آنچه به اپوزیسیون مربوط می شود، مسئولیت آنهاست جای سؤال دارد. واقعیت اینست که هنوز جواب این سؤال را نداریم که تکلیف این مردم چیست؟ تا این حرکتها هرز نرود. هنوز قادر نیستیم از آینده نزدیکی صحبت کنیم که رژیم سرنگون خواهد شد. برای مردم و خود نیروهای مخالف نیز جای سؤال است که از چه راه و به چه وسیله ای رژیم ساقط می شود؟ (به غیر از تحلیلهای شخصی). اگر قرار است رژیم ۱۰ تا ۲۰ سال آینده سرنگون شود، دیگر احتیاجی به اپوزیسیون نیست. هر رژیم مستبد و دیکتاتور به شهادت تاریخ روزی توسط مردم مظلوم کشور سرنگون خواهد شد (ایران - نیکاراگوئه - ویتنام و...). زیرا مردم با فشار رژیم را وادار به رفرمهای سطحی و کوچک خواهند کرد. و آن را وادار به عقب نشینی و در نهایت آن را سرنگون خواهند کرد. رژیم ایران برای بقا، خود ناچار به عقب نشینی است. زیرا ظرفیت جامعه ایران دیگر اشباع شده و رژیم قادر نیست که گره را از این سفت تر نماید. البته این بر عهده اپوزیسیون است که فکر نماید برای کوتاه تر نمودن رژیم و ساقط نمودن از چه فاکتورها کاتالیزورهایی می شود استفاده کرد.

اما اگر به فرهنگ و جامعه ایران آگاهی داشته باشیم می پذیریم که آنها تن به هر ریسکی نمی دهند و این مسئله باعث سوء تفاهم برای عده ای گردیده و گفته می شود که مردم با رژیم عادت کرده اند. این درست نیست زیرا مردم برای رهایی از سلطه این رژیم فاسد ثانیه شماری می کنند ولی تجربه خینی به آنها آموخته که تن به هر ریسکی ندهند و چشم بسته به مسلخ دوباره نروند.

می دانیم که ۹۸ درصد مردم کشورمان را مسلمانان تشکیل می دهند. خمینی و دارودسته اش با سوار شدن بر همین موج و سوء استفاده از عقاید دینی مردم حکومت استبدادی اسلامی خود را به وجود آوردند و همین اسلام امروز بلای جان مردم شده است. به نام اسلام دیکتاتوری خود را تثبیت کردند و به نام اسلام هر جنابیتی را مرتکب می شوند و به جز جنگ و خونریزی شکست اقتصادی و فرهنگی چیزی به ارمان نیاوردند. امروز برای ملت ستمدیده ما آزادی، استقلال، دموکراسی و عدالت اجتماعی در درجه اول اهمیت قرار

داشت. پس از درگیریها و تحولات خونین ۱۵ ژوئای ۱۹۲۷، تلاش آدلر این بود که از حیث تئوریک مواضع دست چپی در حزب را فرموله کند و در فاصله سالهای ۲۹ الی ۱۹۳۱ در جناح چپ (اپوزیسیون درون حزبی) فعالانه شرکت داشت. پس از شکست قیام کارگری (۱۹۳۴) مدتی در زندان به سر برد و سپس تا پایان عمر به امور تدریس و نگارش ادامه داد. ماکس آدلر به لحاظ فلسفی این ایده را پیش کشیده بود که می باید "با کانت فراتر از کانت" رفت. او به استنباط تاریخی نظریه مارکسیسم انتقاد داشت و معتقد بود به عوامل ذهنی و فرهنگی در تاریخ می باید به طور جدی توجه کرد و به دیدی دیگر و پذیرا به دین و مذهب نگریست.

اکتبر ۹۷ - رفیق

زیرنویس:

\* - نبرد خلق از شماره آینده و طی چند شماره، ترجمه این کتاب را برای تجربه اندوزی فعالان جنبش کارگری و سوسیالیستی چاپ می کند.

خواهد شد. این نیروی قویتر و کارآمدتر را من نمی توانم تعریف نمایم ولی این را می دانم که کاتالیزوری خواهد بود برای سرنگونی سریعتر رژیم. زیرا رژیم که اپوزیسیونی قوی و متشکل از تمامی اقشار و آحاد جامعه را در مقابل خود ببیند به هراس افتاده و از وی کارهای احمقانه سرخواهد زد و کنترل اوضاع را از دست خواهد داد و آن موقع لحظه اقدام و وارد آوردن ضربه نهایی است.

اگر ما نیروهای مخالف به عنوان پیشروها و رهبران سیاسی جامعه بدانیم که برای سرنگونی چنین رژیم خائنی راهی سریعتر وجود دارد ولی به خاطر غلایق شخصی و یا سیاسی و بعضی مخالفتها نتوانیم که آن را باز شناخته و درک نماییم به این مردم ظلم مضاعف نموده ایم. محمدرضا ش.

هلند - ۱۰ اکتبر ۹۷

توضیح: در شماره ۱۴۹ نبرد خلق در ستون پاسخ به نامه ها نام آقای محمدرضا ش را اشتباها شهابی نوشته بودیم. بدین وسیله پوزش می طلبیم.

دارد. برای مردم ایران دیگر ایدئولوژی و یک حکومت ایدئولوژیک معنا و مفهومی ندارد.

اگر نیروهای اپوزیسیون بتوانند در این موارد با مردم ارتباط برقرار نموده و مردم آنان را باور کرده و به آنها اعتماد نمایند و مطمئن شوند که آن که و یا آن چه می آید منافع تمامی اقشار و آحاد جامعه را تامین می نماید و برای آنان آزادی و استقلال و دموکراسی .... به ارمان خواهد آورد، قبل از تمامی نیروهای مخالف برون مرزی به خیابانها خواهند ریخت و طنابهای استثمار و استبداد سیاه رژیم مذهبی را پاره خواهد نمود.

در این جا روی سخن با هیچ سازمان و یا جریان خاصی نیست. اما آنچه امروزه مردم ما را رنج می دهد و انقلاب آنها را به توقیف می اندازد پراکندگی و تشتت بین نیروهای مبارزه و مخالف رژیم است. برای مردم جای سؤال دارد که چگونه این نیروها نمی توانند حرف همدیگر را درک کرده و رشد سیاسی خود را با اتحاد و تشکیل یک جبهه متحد قوی نشان دهند؟ مطمئناً اتحاد نیروها باعث به وجود آمدن نیروی قویتر و کارآمدتری

## در باره دین، اخلاق و سیاست

نویسنده: هرمان فیلیپسه  
مترجم: رامین فراهانی

توضیح: نوشتار زیر ترجمه فصل نخست کتابی است به نام *ATHEISTISCH MANIFEST* یا "بیانیه کفر" که در سال ۱۹۹۵ در هلند منتشر شده است. نویسنده کتاب Herman Philipse استاد عالی فلسفه است. او در نتیجه گیری نوشتار خود پس از نفی اقتدار مذهبی، نظام سیاسی دموکراتیک را به عنوان ناظر اخلاقی جامعه معرفی می کند: حال آن که از دید من، روشنفکران این نقش را بر عهده دارند. به هر حال این اختلاف نظر، با توجه به ارزشهای نوشتار او، مانع از ترجمه آن نشد. مترجم

حال انسان از خود خواهد پرسید پس تکلیف وجدان چه می شود؟ آیا مؤمنان در این مورد راحت تر از افراد بی ایمان هستند؟ چون آن طور که کشیش و مورخ هنر A. Bodar به زیبایی می گوید؛ مؤمنان می توانند خداوند قادر را همچون حاکمیتی ملو از عشق بپذیرند. شاید مؤمنان زمانی که وجدان را همچون ندای الهی در نظر می آورند، راحت تر باشند، اما آیا حق نیز به جانب آنهاست؟ پیرامون وجدان سه پرسش را می شود از هم تفکیک کرد: چه طور این سازواره روحی را توصیف کنیم؟ چگونه آن را تبیین نماییم؟ و در نهایت آیا وجدان می تواند در خدمت اثبات حقایق هنجارها باشد؟

وجدان اغلب همچون آوایی درونی توصیف می شود که فرا می خواند یا باز می دارد. این صدا مانند چیزی که سرچشمه اش بیرون از آدمی است تجربه می شود. مثل چیزی که تابع خواست شخصی نیست. آیا این نکته اثبات می کند که ندای وجدان واقعا به خدا مربوط می شود؟ چنین تبیین خدانشناسانه ای از دید من واپسگرایانه است. در گذشت، پدیده ای مانند رعد و برق از طریق نسبت دادن آن به دنار یا ژئوس تبیین می شد. از آن زمان تا به حال ما داناتر شده ایم. پس چرا نباید در انگیزه های درونی مان نیز به روش علمی بازاندیشی کنیم؟ در نتیجه می پذیریم که وجدان، معلول تکامل زیست شناسانه و فرایند شرطی شدن اجتماعی است، و از واکنشهای اخلاقی آموخته یا مادرزادی تشکیل یافته است که از حیطة خواست آزادانه ما خارج شده اند.

تا آن جا که به وجه شرطی شدن اجتماعی مربوط می شود، فروید نظریه ای مقبول بسط داده است. زمانی که کودکی توسط کسی که او را تربیت می کند مجازات می گردد، پرخاشگری اش علیه بربر یا رنگبخته می شود. اگر او این پرخاشگری را بروز دهد، با شدت بیشتری مجازات خواهد شد. کودک بدین ترتیب در دام گرفتار می شود. تنها راه تخلیه این پرخاشگری، جهت دادن آن به سوی خویشتن است. کودک این عمل را از طریق همانند سازی خود با عامل محرک پرخاشگری انجام می دهد، با پذیرفتن هنجارهای او و با در پیش گرفتن رفتار مجازات گرانه مشابهی علیه خود همچون رفتاری که فرد بالغ در قبال او داشته است. اینجاست که وجدان به وجود می آید؛ چیزی که نیروی آن تابعی از پرخاشگری کودک علیه مربی است.

این نظریه فرویدی از تعبیر و تفسیر مذهبی وجدان درست تر است. فروید وجوه گوناگونی از این پدیده را روشن می سازد که مذهب در تاریکی باقی می گذارد. برای مثال: چرا ندای وجدان بیشتر منع کننده است تا امر کننده؟ چون پرخاشگری کودک در نتیجه مجازات مربیان به وجود آمده است. چرا ندای وجدان چیزهای متفاوتی به انسانهای مختلف می گوید؟ چون که تربیت آنها متفاوت بوده است. پس وجدان صدای خدا نیست، حتی اگر هم اغلب این طور تجربه شود. پدیده وجدان را می توان به صورت علمی تبیین کرد و تبیین علمی ما را از تبیین مذهبی بی نیاز می سازد.

آیا استاد به وجدان در نهایت می تواند یک هنجار اخلاقی را درست جلوه دهد؟ در این خصوص

مسائل کمتری وجود دارد تا در مورد استاد به خواست خداوند. چون لاقبل این امر حتمی است که چیزی همچون وجدان وجود دارد. با این حال به اندازه کافی مسئله باقی می ماند. چنانکه وجدان بازتابی از هنجارهای مربیان ما باشد که در اثر شرطی شدن اجتماعی، جذب شخصیت ما شده اند، می توان از خود پرسید که آیا وجدان ما حتی برای خود ما باید الزاما حکمی خدشه ناپذیر باشد؟ چون از کجا معلوم است که مربیان ما حق داشته اند؟ در ادامه آشکار خواهد بود که استاد به وجدان درست مثل استاد به خواست خدا کوچکترین کمکی به حل یک اختلاف نظر اخلاقی نمی کند. اینجاست که دوباره دو راهی فرقه ای پدید می آید. وقتی که پیست و ماری در دفاع از دیدگاههای متضادشان به وجدان استناد می کنند، دو امکان پیش می آید. یکی این که استاد پست دارای همان ارزشی است که استناد ماری. در آن صورت استاد از قاعد ارزش است چون وجدان پست و ماری ضد یکدیگرند. دیگر این که پست به طور آمرانه و جزم اندیشانه بنا را بر این می گذارد که وجدان او والاتر از وجدان ماری است. ماری می تواند یکسان عمل کند و بحث بدین ترتیب ناممکن می شود. زمانی شخصی به نحو توافق جوینانه ای متوجه این نکته شد که "از بطن درگیری می توان به سوی یکدیگر گرایش پیدا کرد". این نکته درست است و من امیدوارم که بین پیست و ماری همچنین اتفاقی بیفتد. اما این ثابت نمی کند که وجدان منشأ حقایق اخلاق است. وجدان البته یک منشأ واقعی است. ما اغلب ناچاریم بر مبنای وجدانمان عمل کنیم، چرا که در غیر آن صورت عزت نفس خود را از دست خواهیم داد.

تا اینجا سعی بر اثبات این بود که نه استنادی به خواست خداوند و نه استنادی به وجدان، هیچکدام به استدلال معتبر دال بر حقایق یک دیدگاه اخلاقی منجر نمی شوند. این باعث نفی این نکته نمی شود که در تجربه فرد مذهبی ارتباط تنگاتنگی بین مذهب و اخلاق وجود داشته باشد. ایمان می تواند اعتقادات اخلاقی را عمق بخشد و تقویت کند. نمونه مسیحی یا محمدی آن الهام بخش میلیونها انسان بوده است و شاید خوبیها و پاکبایی بسیاری بدون ایمان امکان وقوع نمی یافتند. پس آیا نمی توان گفت که ایمان به عنوان بنیانی روزانشناسانه و پشتیبان اخلاق، یک عامل ضروری است، حتی اگر دالیل معتبری هم نشود از آن استنباط کرد؟ با این پرسش و این عرصه امر واقع می شویم. آیا مؤمنان به طور کلی نسبت به افراد بی ایمان، انسانهای اخلاقا والاتری هستند؟ این به سهم خود یک مسئله تجربی است که برای حل آن باید مقدار بی شماری مواد تاریخی را مورد بررسی قرار داد. به علاوه: برای آن چه که به عنوان والایی اخلاقی متعبر خواهد بود، از کجا باید ملاک و میزانی آورد که بی طرف باشد؟

فقط کافی است تبهکاریهای بی شماری را که به نام یک ایمان یا مذهب انجام گرفته اند در نظر بیاوریم تا نسبت به امر واقع شکاک شویم. پیش از آن که مفهوم مدارا یا انعطاف پذیری در برابر آراء دیگران در قرن هفدهم کشف شود، جنگهای مذهبی اروپا را ویران کرده بودند. رژیم تبعیض نژادی آفریقای جنوبی که حال همه آن را مردود می شمارند، بر پایه و اساسی مسیحی استوار بود. به نام مسیح کاتارها (فرقه های بدعت گذار مسیحی در قرون وسطی) قتل عام شدند و یهودیان تحت تعقیب قرار گرفتند. ساد در زمان ژوستین هر چند به طور کنایی، به خیرخواهی خدا استناد کرده است تا سادیسیم اش را توجیه نماید، حال آن که به نام الله برای سر رشدی جایزه گذاشته شده است. اگر کسی فکر می کند که مسیحیان هرگز مرتکب چنین عملی نمی شوند، چون انعطاف پذیرتر از مسلمانان هستند، در آن صورت شناخت مختصری تا تاریخ ادیان او را به خود خواهد آورد. هر دین توحیدی در دل خود نطفه عدم انعطاف را حمل می کند، چرا که پایه و اساسش بر "حق واحد مطلق مستبد" استوار است. آیا نباید از محو ادیان توحیدی انتظار سعادت اخلاقی بیشتری داشت تا از یک رنسانس مذهبی؟ شاید فرق چندانی هم نکند، همان طور که تحقیق علمی اجتماعی پیرامون هنجار آگاهی میان مؤمنان و افراد بی ایمان نشاندهنده این نکته است.

حال می رسم به نتیجه گیری استدلال. مذهب هیچگونه دلیل معتبری برای توجیه اخلاق در اختیار ما نمی گذارد. ایمان نیز مبنایی ضروری یا کاملاً روانشناسانه برای رفتاری اخلاقی نیست. انسان از خود خواهد پرسید پس اخلاق بر چه پایه ای استوار است و هنجارهای اخلاقی چگونه توجیه می شوند؟ دو نظر مکمل که من در نوشتار سوم بیان خواهم کرد، در حل این مسائل اهمیت بنیادی دارند. در جای نخست، هرگونه توجیه مطلق ارزشهای اخلاقی براساس مبنایی که خارج از حیطه انسان حاصل تجربه قرار دارد محکوم به شکست است، حال چه این مبنا خدا باشد یا افکار پلاتونی، چه حکم قطعی کانت. این نکته را پیشینه انتقاد فلسفی به ما می آموزد که متوجه این گونه پایه گذاریها بود. استدلال فوق نمونه ای از این نوع انتقاد فلسفی است. در مرحله دوم، پایه گذاری یا توجیه هنجارها فقط زمانی لازم است که ما در باره هنجارها توافق نظر نداشته باشیم. خوشبختانه ما بر سر بسیاری از هنجارهای بنیادین، در عمل توافق داریم؛ به نحوی که دیگر نیازی به توجیه آنها نیست.

چگونه این واقعیت خوش همگون را که بدون آن همزیستی ناممکن می شود، تبیین کنیم؟ بگذارید دو علت را که از همه مهمترند نام ببرم. بدون شک در انسانها گرایش تثبیت شده ژنتیکی نسبت به اجتماع و رفتار اجتماعی وجود دارد. اگر توزیع برابر این دو گرایش را در بشر اولیه بپذیریم، نظریه تکامل این نکته را قابل درک می سازد که گرایش به رفتار اجتماعی، نوعی سپاتی مادرزاد نسبت به همنوع، به مرور افزایش خواهد یافت. کسی که تمایل به خوردن بچه هایش دارد، بازماندگان اندکی از خود برجای خواهد گذاشت. و چون انسان حیوانی اجتماعی است، آن ملتی که افراد آن با یکدیگر همکاری می کنند، در ستیز میان ملتها، بر آن مردمی که تفرقه میانشان حاکم است غلبه خواهند کرد.

در کنار این مبنای زیست شناسانه برای همگونی اخلاقی، مبنایی فرهنگی - تاریخی نیز وجود دارد. تنوع اخلاقی که نهاد زیست شناسانه انسان پذیرای آن است، به مرور راهش سد می شود؛ چرا که درون تمدنها، تحت فشارهای گوناگون داخلی و خارجی، هنجارهایی به وجود می آیند که به واسطه تربیت و آموزش از نسلی به نسل دیگر انتقال داده می شوند. بدین ترتیب در هر فرهنگی چارچوبی اخلاقی از الگوهای هنجاری پدید می آید که مبنایی مشترک و بدیهی را برای بحث اخلاق شکل می دهند.

این الگوهای هنجاری را نیز که به طور تاریخی رشد یافته اند، می شود به شیوه قیاسی با نظریه تکامل مورد مطابقت قرار داد. ما می توانیم فرهنگها و سازواره های هنجاری را همچون آزمونهای اخلاقی در سطحی جامع بدانیم که تحت شرایط گوناگون ممکن است به موفقیت یا شکست بیانجامند. دموکراسی آتنی، جامعه نوپای مسیحی، استالینیسیم و نازیسم نمونه هایی از اینگونه آزمونهای اخلاقی اند که همگی به شکست انجامیدند، چرا که مغلوب ساختارهای قویتر شدند، چرا که بیش از حد به مقابله با تمایلات و نیازهای اخلاقی ذاتی پرداختند، یا به این دلیل که در اثر خطاهای سازماندهی و اقتصادی به افول گراییدند.

مهم این است که آگاه باشیم که سوسیال دموکراسی غربی ما نیز، آزمون اخلاقی مشابهی را می گذراند و این که این آزمون ممکن است به شکست بیانجامد؛ مثلا به این دلیل که ما این شکل از زندگی اجتماعی را آنچنان بدیهی تصور کنیم که فراموشمان شود به طور مداوم به نگهداری و بهسازی آن بپردازیم و آن را با شرایط جدید وفق دهیم. مهمترین یافته اخلاقی که در دموکراسی غربی حکم زیرینا را دارد، احترام به آزادی فردی در گزینش مذهب و راه و رسم زندگی است و به تبع آن، تفکیک اخلاق شخصی از اخلاق عمومی و جدایی دین از سیاست. بر خلاف اشکال حکومتی استبدادی و مذهبی، دموکراسی غربی این امر را بر عهده شهروند می گذارد که او خود بداند طبق چه آرمانهایی می خواهد زندگی اش را سامان دهد، به این شرط که او هنجارهای اخلاق عام را، که ضامن این آزادی هستند، نقض نکند.

## فراکسیون اصلی

## علی ناظر

ماهی که گذشت حامل مسائل بسیار اساسی و مهمی بود که بایستی برای هر کدام چندین مقاله تحلیلی نوشت. از جمله، تغییرات اساسنامه ای شورا، بسته شدن هفته نامه ایران زمین، تروریست خواندن مجاهدین به سرکردگی آمریکا، ممنوع الورد شدن خانم مریم رجوی به انگلستان، طرفداری ۲۰۰۰ نماینده مردم دنیا از مقاومت ملی، و گسترش برخوردهای مسلحانه واحدهای پیشتاز مجاهدین با یگانهای نظامی رژیم در گوشه و کنار کشور. قابل توجه آن که این تنشهای مختلف همگی ریشه ای در انتخاب خاتمی به منصب ریاست جمهوری رژیم اسلامی ایران داشته، و بسیاری را می توان در همان چارچوب مورد بررسی قرار داد. در این یادداشت نویسنده اجمالا برداشتهایی پیرامون تغییرات اساسنامه ای بخصوص لغو حق وتو، بسته شدن ایران زمین و عملیات راهگشایی می پردازد.

## اساسنامه جدید

نبرد خلق ۱۴۹ در یادداشت سیاسی اش می گوید "تشکلهای عضو شورا براساس یک توافق جمعی، داوطلبانه چنین پیشنهادی به اجلاس ارائه داده و اعضای شورا نیز پس از بررسی آن را مورد تصویب قرار دادند." و در ادامه به نکات "مثبت" این مصوبه می پردازد. البته اگر سچفا، به عنوان یکی از آن ۶ تشکل درون شورا، به ابهامات منتج از این یادداشت بپردازد سودمند خواهد بود، به طور مثال: "چرا داشتن حق وتو در آن زمان ضروری بود و الان نیست؟ آیا دلایلش این بود که بعضی از "تشکلهای" با حذف آن موافق نبودند و یا آن که نمی دانستند که داشتن حق وتو "دموکراتیک" نیست؟ و یا آن که به خاطر مسائلی، که بیان نشده است، حالا مجبور شده اند که تن به این تغییر بدهند، که در این صورت بایستی سؤال کرد که چه چیزی باعث این "اجبار" شده است؟ از طرف دیگر گفته شده است که هر ۶ تشکل "داوطلبانه" این طرح را به اجلاس ارائه داده اند، یعنی این که اجباری در کار نبوده است، و ۶ تشکل، دور از بقیه اعضای شورا، گرد هم آمده اند و به این "نتیجه" رسیده اند که این تغییر ضروری است و بعد از آن که تصمیمات خود را در پشت دربهای بسته و دور از اکثریت اعضای شورا (شخصیتها) گرفته اند وارد اجلاس شده اند که در این صورت می شود سؤال کرد که اولاً چرا این گونه بوده است، و ثانیاً چه دلیلی بوده که لیبیک دیگر اعضای شورا وقتی که مسأله به خود ۶ تشکل مربوط می شده است، مورد احتیاج بوده است؟ حتی اگر بپذیریم که ۶ تشکل شورا برای این کار خود جوابی قانع کننده دارند، سؤال بعدی این خواهد بود که: اگر سیستم جدید "دموکراتیک" است، پس تا به حال چه بوده، "غیر دموکراتیک"؟ و اگر می گویم که شورا رشد کرده و به مثابه "پارلمان در تبعید" است و در نتیجه سیستم رای گیری بایستی تغییر می کرد، دور از ذهن نخواهد بود که بپذیریم که مرادوات و پارامترهای دیگر هم به همانگونه متغیر خواهند شد. و اگر چنین است، پس بایستی در اولین گام کلمه "شورا" را از روی "شورای ملی مقاومت" برداشته و فقط به "مقاومت ملی" و اگر مفهوم "شورایی" بودن از پروسه تصمیم گیریها حذف شده است، و به جایش متد پارلمانتاری برگزیده شده، پس بیجا نخواهد بود اگر منتظر این باشیم که رئیس این پارلمان، همچون دیگر سیستمهای هم شکل، یا از "مزایای" بیشتری برخوردار بشود (چون گینگریج آمریکایی) و یا از هیچ مزایایی برخوردار نباشد (چون سخنگوی مجلس انگلستان). به زبانی گویاتر بایستی پرسید که نقش مسعود رجوی چگونه رقم خورده است؟ و

اگر هر عضو (بدون در نظر گرفتن صلاحیت و سابقه تشکیلاتی و مبارزه ای وی) از یک رای مساوی برخوردار است، رای مسعود رجوی به عنوان "مسئول شورا" چه می شود؟ و اگر گامی فراتر برداشته و بخواهیم شکلی برخوردار کنیم، بایستی پرسید که آیا از این پس استفاده کلمه "مسئول" برای مسعود رجوی درست است؟ و یا در عرض چند ماه آینده، شاهد انتخابات درون "پارلمانی" برای انتخاب "مسئولین" کمیسیونها، به وسیله اعضای متساوی الحقوق باشیم. چرا که "قاعدتاً" رؤسای کمیسیونها از "فراکسیون اکثریت" برگزیده می شوند، و اعضای اقلیت، فقط می توانند در خود کمیسیونها عضویت داشته باشند.

دومین "نکته مثبت" تغییر در اساسنامه ی شورا بیانگر مطلب دیگریست: "شورا امکان می یابد که در شرایط حساس به طور سریع تصمیم گیری کرده و مجبور نباشد با بحثهای اقناعی که اصولاً مربوط به عملکرد یک پارلمان نیست، مانع تصمیم گیری شود." به زبانی ساده تر: مجاهدین می خوانند بگویند و به درون نفوذ کنند، و در مرادوات سیاسی هم می خواهند با "این" گفتگو کرده و به "آن" بپردازند و برای هر کدام از این حرکتها پیچیده نه احتیاج به "آقا بالاسر، که حق وتو هم داشته باشد" دارند و نه وقت برای بحث و گفتگو، خلاصه آن که این گونه قوانین اساسنامه ای، دیگر در این مقطع از زمان دست و پاگیر است. در نتیجه دو راه بیشتر وجود ندارد، یا آقایان و خانمهای فدایی و جبهه دموکراتی تشریف بیاورند داخل ارتش و زیر چتر فرماندهی و یا بروند دنبال کار خود و بگذارند که مجاهدین به کار اساسی خود (یعنی براندازی قهرآمیز رژیم) برسند. خوب، جواب کاملاً روشن است. فدایی ها که در کتاب "تداوم" موضع گیری خود را اعلام کرده بودند (داخل بیا نیستند). از طرف دیگر به عنوان یک تشکل انقلابی - دموکراتیک هم که نمی توانند در این گیرودار و برودت به حساس سیاسی، مجاهدین را تنها گذاشته و بروند به دنبال کار خود. در عین حال به اعضا و طرفداران خود جوابگو هستند و بایستی گزارش بدهند که در چه مواردی از "حق وتو" خود استفاده کرده اند، پس تنها راه همین "تغییر در اساسنامه" خواهد بود. بگذارند مجاهدین همکاری که می خواهند بکنند، ولی همان طوری که در "سومین نکته مثبت" آمده است، اقلیت (یعنی آنهایی که به ارتش نمی پیوندند) حق "قر زدن" داشته باشند، و یا به زبان نبرد خلق "حقوق اقلیت" رعایت بشود. البته یادداشت سیاسی تأکید می کند که اقلیت نظر خود را می تواند "علنی اعلام کند" البته در شرایطی که "اکثریت" تصمیمی را که اتخاذ کرده "علنی نماید." حتی در این صورت هم اقلیت به آن مصوبه "التزام" پیدا می کند. این "التزام داشتن" هیچ معنی ای نمی دهد به جز این که "فراکسیون اقلیت": به هر حال (چه با داشتن حق وتو و چه بدون آن) ملتزم به مصوبات این پارلمان است. به طور مثال، اگر "اکثریت" که می دانیم در این مقطع از زمان مجاهدین هستند رای بدهند که شعار محسوری شورا "ایران رجوی - رجوی ایران" خواهد بود، فراکسیون اقلیت علناً مخالفت خود را ابراز کرده ولی در عین حال به آن ملتزم خواهند شد. و یا به زبانی دیگر "اکثریت" هم قوقش شناخته شده، و بالاخره همه اعضای شورا قبول کرده اند که مجاهدین، که در عرض بیست سال اخیر بار اصلی را بر دوش خود حمل می کرده اند، می توانند حرف آخر را بزنند. و تشکلهای وابسته به فراکسیون اقلیت هم که تا به حال حق وتو داشتند، از این پس دچار عذاب وجدان نشده و رای واقعی خود را که مورد پسند طرفدارانشان هم خواهد بود، ولی در عین حال به ضرر پروسه مقاومت مسلحانه نمی شود، می دهند، و در نتیجه نه سیخ می سوزد و نه کباب.

بقیه در صفحه ۱۳

## چند توضیح کوتاه

## مهدی سامع

در مقاله "فراکسیون اصلی" نوشته علی ناظر، نکته های متعددی وجود دارد که من به اغلب آنها در کتاب تداوم پاسخ گفته ام. ولی چند نکته وجود دارد که توضیح مختصری را ضروری می سازد.

۱- این که سازمانهای عضو شورا داوطلبانه از یک حق صرف نظر کرده و برای قانونی کردن آن پیشنهادی را به اجلاس شورا ارائه داده اند، هیچ کار غیر شورایی و برخلاف اساسنامه شورا و سنتهای آن نبوده است. پیشنهاد به اجلاس شورا، نه در انحصار گروه خاصی است و نه گروه و یا گروههای خاصی را می توان از توافق کردن با هم و مذاکرات جدا داشتن، منع کرد. براساس آیین نامه اجرایی شورا، به پیشنهاد هر یک از اعضا شورا و موافقت مسئول شورا و یا به پیشنهاد لاقبل سه تن از اعضا، می توان موضوعی را با مراعات نوبت در دستور جلسات شورا قرار داد. بنابراین در این زمینه کاملاً طبق اساسنامه و آیین نامه های شورا عمل شده است. اما صرف نظر کردن از حق وتو یک امر است و ایجاد رویه جدید، امری دیگر. برای ایجاد رویه جدید یعنی تغییر در اساسنامه، احتیاج به مصوبه شورایی بود و این مصوبه براساس مقررات قدیم (یعنی با محفوظ بودن حق وتو) صورت گرفت و بنابراین یک سوم به اضافه یک اعضای شورا می توانستند با رای منفی خود مانع تصویب آن شوند. بنابراین در این مصوبه اتفاقاً حق افراد کاملاً رعایت شده و به سود آنان است. زیرا در گذشته اگر تمام اعضای شورا بدون موافقت ۶ تشکل عضو شورا و یا حتی یک تشکل عضو شورا تصمیمی اتخاذ می کردند، نظر آنان تصویب نمی شد. در حالی که در شرایط کنونی، ممکن است نظری حتی با رای مخالف ۶ تشکل عضو شورا تصویب شود. این سؤال و یا بحث که اگر شکل جدید تصمیم گیری دموکراتیک است پس تصمیم گیری گذشته چه بوده است؟ به خودی خود، حل کننده هیچ مسأله ای نیست. از نظر من تصمیم جدید، کارکردهای دموکراتیک درون شورایی را ارتقاء می دهد.

نکته دوم این که ماده ۸ و ۹ قطعنامه شورا در تناقض با هم قرار ندارد، بلکه مکمل یکدیگرند. اگر علی ناظر فقط به یک شکل از مبارزه و یک سازمان واحد می اندیشد، این بحث دیگری است. در تمام بیانیتهای شورا از سالهای سال قبل این دو ماده، حتی در موارد بسیار با جملاتی دقیقاً مشابه به کار رفته است. نکته سوم این که به نظر آقای ناظر، شخصیتهای مستقل عضو شورا، با تعطیل شدن نشریه ایران زمین، امکان درج نظراتشان وجود ندارد، تا آن جا که به واقعیت مربوط است، شخصیتهای مستقل عضو شورا که برای ایران زمین مقاله می نوشتند، در نشریات دیگر هم راه برایشان بسته نیست. نمونه آن درج مقالات تعدادی دیگر از شخصیتهای مستقل عضو شورا در نبرد خلق است. اگر یک شخصیت مستقل عضو شورا، نمی خواهد در هیچ یک از نشریات گروههای عضو شورا مقاله بنویسد و ضمناً خودش هم اهل تایپ و چاپ نظرش نیست، این دیگر به خود او مربوط می شود که البته ما تاکنون با چنین موردی در شورا مواجه نبوده ایم. البته محض اطلاع باید بگویم که تعطیل شدن نشریه ایران زمین به معنی این نیست که شورا هیچگونه انتشاراتی در آینده نخواهد داشت. ضمناً علی ناظر یک سلسله تغییرات احتمالی را در مقاله خود گنجانده است. تا آن جا که به مسئول شورا برمی گردد، در اساسنامه در مورد اختیارات وی هیچ تغییری صورت نگرفته است و در مورد تغییرات دیگر هم بستگی به تصمیم شورا دارد. هدف شورا، سرنگونی نظام ولایت فقیه و انتقال قدرت به مردم است. برای این هدف، هر تغییری در شکل سازماندهی و مسئولیتها که شورا ضروری و صلاح بداند، می تواند انجام شود. □

## فراکسیون اصلی

بقیه از صفحه ۱۲

ایران زمین برود

خوب اگر مفروضات ذهنی بالا درست باشد، پس دیگر جایی برای ایران زمین نمی ماند. چرا که ایران زمین یا بایستی نظرات هر دو فراکسیون را بیان کند، و یا آن که مثل همیشه نظر اکثریت را. که اگر دومی بخواهد بشود که دیگر دیوانگی است که نشریه "مجاهد" در آرشید نگه داشته شود. و مجاهدین حرف دلشان را آن طوری که می خواهند نزنند، و فقط بیسایند و ادای دموکراتهای کراواتی و "پارلمانتی" را درآورده و فقط نصف حرف را بزنند. البته در این جا به این نمی پردازیم که چه شد که ایران زمین نتوانست نقش خود، یعنی وصل خارجه نشینان به مقاومت ملی، را به خوبی ایفا کند؟ بلکه به این مهم اشاره می شود که اگر "فراکسیون اقلیت" حق دارد که حرف خود را علنا بزند، خوب چرا چنین پلافرمی در ایران زمین احداث نشد؟ جواب ساده این می تواند باشد که "مجریمان" ایران زمین همگی به "فراکسیون اکثریت" وابسته بوده و دلیل آنها این خواهد بود که "هر کس به "نشریه" خود برگشته و به نشر "تمایزات" در نشریات خود بپردازد، یعنی "نخود نخود هر کسی خانه خود". در این میان، شخصیتهای درون شورا هم که "مستقل" بوده و نه به این شکل وصل هستند و نه به آن، دور راه بیشتر نخواهند داشت: یا به این شکل بپیوندند و یا به آن، و یا آن که رسانه ای برای ابراز افکار "مستقل" خود نداشته باشند، و فقط نقش سیاهی لشکر را ایفا کنند.

تا آن جایی که عرف پارلمان تعیین می کنند، "فراکسیون" در پارلمانی وجود خارجی دارد که اعضایش وابسته به یک یا دو حزب (و گاهی اوقات سه و یا چهار حزب) باشند، و نه ۶ تشکیل، ۳۰۰ مجاهد، ۲۰ عضو وابسته به این حزب و یا آن جبهه، و ۲۷۰ عضو (شخصیت) مستقل که هر کدام "رنگ" خود را می زنند (اعداد فرضی است). حتی اگر هم بپذیریم که این ۲۷۰ نفر بتوانند در روی هر مطلبی، "مستقل" موضع گیری کرده و در هر موردی به یک طرف گرایش پیدا کنند، ناخودآگاه به این مطلب برخورد می کنیم که چه کسی با این اعضا کار توضیحی و توجیهی خواهد کرد، و یا برعکس آنها چگونه با این تشکلهای کار توضیحی خواهند کرد (فراموش نکنیم که از این لحظه به بعد سیستم پارلمانتی است و "وب" یک امر عادی در این سیستم از رای گیری است). و حتی اگر قبول کنیم که ۲۰ نفر عضو وابسته به تشکلهای جمع شده در "فراکسیون اقلیت" در بیان و توضیح نظرات خود فعال خواهند بود، در عین حال بایستی بپذیریم که ۳۰۰ نفر عضو مجاهد هم بیکار نخواهند بود و آنها هم در "توضیح" مواضع خود کوشا خواهند بود. پس می شود فرض کرد که بیشتر ۲۷۰ عضو مستقل به توضیح "مجاهدین" گرایش پیدا خواهند کرد. ناگفته مشخص است که کار توضیحی تنها از چهار طریق میسر خواهد بود: نشریات "نبردخلق"، مجاهد، آزادی، و یا برخورد رودرروی. و مهمتر از هر مطلبی دیگر، نتیجه می گیریم که نظرات و توضیحات این ۲۷۰ شخصیت (بی سازمان ولی مستقل) در هیچ جایی نشر و پخش نخواهد شد، مگر آن که یکی از این سه نشریه لطفی کرده و صفحه ای در اختیار آنها قرار بدهد. پس بسته شدن ایران زمین، نه تنها نشانه ای از شکست در ایجاد رابطه بین مقاومت و مردم بوده است، بلکه بیانگر این نیز هست که حقوق "اقلیت واقعی" یعنی آن ۲۷۰ عضو مستقل "رعایت نشده است، و در اصل "مبانی وحدت نیروها و شخصیتای تشکیل دهنده شورا" برخلاف آنچه که در نبردخلق آمده است: "برای هم روشن" نخواهد شد. و این تغییر اساسنامه ای بیشتر نتیجه تمایزات بین ۳ تشکیل (مجاهدین، فدایی، و جبهه دموکرات) بوده، تا حل معضلی به نام "به رسمیت شناختن گوناگونیهای داخل شورا".

## مواضع متمایز

خوب، با در نظر گرفتن این مبحث که از این به بعد هر تشکلی حرف خود را خواهد زد، و این واقعیت که سجعفا در این مقطع از زمان به ارتش نخواهد پیوست و برای آن که نقش حساس خود را بهتر ایفا کند دست به گسترش تشکیلات خواهد زد، غیر مستقیم به این نتیجه می رسم که خط سجعفا در این مقطع از زمان (تاکید بر روی "این مقطع از زمان) این خواهد بود که به اعضا و کادرهای خود بگوید که فعلاً به تکمیل شناخت ایدئولوژیکی و درک تشکیلاتی خود مشغول باشید و لازم نیست تا اطلاع ثانوی به صفوف ارتش و یا مبارزه رودرروی مسلحانه بپیوندید. این در کلیت اشکال ندارد، چون سجعفا کوچک بوده و توانایی اش مشخص است، ولی اشکال بر سر این خواهد بود که خلق (همان خلقی که در ماده ۸ قطعنامه شورا می گوئیم که می خواهیم به "عنصر نظامی" وصلش کنیم) سر درگم می شود که بالاخره به دنبال گسترش تشکیلات برود و یا آن که به دنبال آنچه را که مسعود رجوی "وظیفه ملی" می خواند؛ و برای آن که "خلق" شهرمان بیشتر گنج بشود، ماده ۹ همان قطعنامه "فعال شدن مبارزه اجتماعی در زمینه های مختلف" را "مورد حمایت جدی" قرار می دهد. به زبانی ساده تر، عنصر کارگر، و برزگر و کارمند، زن و جوانی که از صبح زود بیدار می شوند و عرق می ریزد تا بتواند شب نان و پنیر خانواده اش را تهیه ببینند، در عین حال بایستی این تصمیم را هم بگیرد که به "وظیفه ملی" یعنی پیوستن به صفوف ارتش بپردازد و یا در امر تشکل "تهادهای اجتماعی ضروری برای پایه ریزی دموکراسی" گام بردارد. شاید اولین جواب به "خلق قهرمان" این باشد که "تو به دم، بشین و به دم"، ولی منطقی نخواهد بود، بالاخره یا ما قبول داریم که "مقاومت ملی" نیروی رهبری کننده هست و یا قبول نداریم، اگر هست پس بایستی "خلق" را به یک طرف و انجام یک کار مشخصی "راهبری" کند و اگر نداریم، پس اینهمه "راهنمود" بپیوده است.

اشکال (بعضی می گویند خوبی) متن این گونه قطعنامه را در اینست که هم فراکسیون "اقلیت" راضی است و هم "اکثریت"، چون نظرات هر دو جبهه در آن مندرج است. ولی واقعیت این است که رابطه "خلق" و "مقاومت" که از یک کانال "انقلابی" می گذشت، حال از یک کانال "سیاسی" که تمایز "تشکلهای" در آن اولویت دارد، می گذرد. و بالطبع منفعت خلق در درجه دوم قرار می گیرد. و شاید جای تعجب نباشد که بخشی از خلق ("۲۰ درصد") دچار گیجی شده و خط درست "تحریم انتخابات" را نپیموده و آن می کنند که کردند.

## فراکسیون اصلی

تا به آن جایی که به طرفداران "مستقل" مقاومت ملی برمی گردد، آنها (فعلاً) چاره ای ندارند به جز مطالعه ی نبردخلق، مجاهد و آزادی، تا از تمامی مواضع این سه تشکل آگاه بشوند. البته مقاومت ملی می تواند با نشر ماهنامه ی "شورا" گامی ارزنده در شناسایی کلیه عقاید "مستقل" و یا وابسته به تشکلهای، بردارد. مقاومت ملی نبایستی فراموش کند که شخصیتهای "مستقل" درون و شورا شاید سازمان و تشکیلاتی نداشته باشند، ولی به طور حتم از طینت و نهادهای انقلابی - دموکرات برخوردار هستند، و به جا خواهد بود که طرفداران ("خلق") از افکار و آرمان "مستقل" آنها نیز آگاه بشود. در عین حال که، این عناصر دموکرات می توانند با ابراز عقاید خود، دور از هر کشمکش بین تشکیلاتی ای، هر کدام در نقش "محوری" اهداف ارزنده شورا را جامعه عمل بپوشانند. بخصوص که "پارلمان در تبعید" بایستی گسترش پیدا کند و هر روز اعضای مستقل جدیدی به آن بپیوندند و از آن جایی که این "اعضای مستقل" هستند که بخش اعظم جامعه را نمایندگی می کنند و به طور حتم در مرور زمان به "فراکسیون اکثریت" تبدیل خواهند شد، پس ضروری خواهد بود که آنها نیز رسانه مستقل خود را داشته و مدیریت کنند. □

## در باره دین، اخلاق و سیاست

بقیه از صفحه ۱۱

هنجارهای عام در حیطه اخلاق و حقوق به سهم خود فرایند گونه اند: این هنجارها در برگزیده قواعدی برای حل صلح آسبز تعارضهای هنجاری و مرزبندی فضای اخلاق خصوصی هستند. هر شهروندی در چارچوب این سیستم، امکان بیان خواسته های اخلاقی جدیدی را دارد، که اگر مانند جنبش کارگری و فمینیسم مقبول واقع شوند، اخلاق عام و حقوق را نیز می توانند تحت تاثیر قرار دهند. دموکراسی غربی ذاتاً لیبرال است چرا که آزادی شخصی را ارج می نهد، اما از دید اخلاقی تا حد ممکن خنثی می ماند. اخلاق عام که دموکراسی غربی بر آن متکی است، با آن چه که در حکومتهای استبدادی و مذهبی موجود است، تفاوت بنیادین دارد و ما دست کم اگر دموکرات می خواهیم باشیم، باید بی وقفه از آن دفاع کنیم.

اغلب این نکته به عنوان ایراد آموزه لیبرال تلقی می شود که نمی تواند پاسخگوی خواسته های معنایی باشد و این که آرمانی اخلاقی به دست نمی دهد. هنجارهای اخلاق عام در یک دموکراسی لیبرال طبعاً برای این منظور کافی نیستند. اما ایرادی هم بر آنها نمی شود گرفت (آن طور که اغلب از سوی جناح مذهبی انجام می گیرد)، چون هدف از آنها هرگز چنین چیزی نبوده است. آدم که نمی تواند مثلاً دوچرخه را به این دلیل که پرواز کردن با آن ناممکن است، رد کند. هنجارهای عام در حیطه حقوق و اخلاق این امر را در یک دموکراسی لیبرال ممکن می سازند که هر کس بتواند بخشی از زندگی شخصی اش را آزادانه سامان دهد و هنجارهای اخلاقی را تا حد قابل توجهی خود برگزیند. در این میان یکی به جانب مسیحیت رو می کند و دیگری ثبات را نزد اسلام یا بودیسم می جوید. و آه یست اخلاق شخصی اش را همچون کلیتی از قواعد تجربی می بیند، که اگر منجر به خوشبختی او یا دیگری نشوند، می توان آنها را تصحیح کرد. در فضای زندگی خصوصی می شود رویای آرمانها و آرمانشهرها را در سر داشت. اما نباید تصور کرد که اوضاع بهتر خواهد شد اگر آرمانشهری از جانب حکومت به مردم تحمیل شود، آن چنان که در شوروی سابق انجام می شد و در ایران انجام می شود. و نیز نباید تصور کرد که معنا دادن به زندگی الزاماً از طریق مذهب باید انجام گیرد. تسلیم نسرین، نویسنده بنگالی که از دست معصیان مذهبی به سوند پناه برده، در ۶ سپتامبر ۱۹۹۴ در NRC Handelsblad گفت: "من رویای جهانی بدون مذهب را در سر دارم، جهانی بر پایه دالت و احترام به ارزشهای انسانی".

اخلاق عام در دموکراسی لیبرال ما، که به این ارزشها جسمیت می بخشد، درست در حال حاضر توسط خطرات گوناگون مورد تهدید قرار گرفته است. پس روی اقتصاد گروههای وسیعی از مردم، مانند آنچه که در ایالات متحده مشاهده می شود، می تواند حمایت از نهادهای دموکراسی را کاهش دهد. در نتیجه نوعی قانونگذاری که به دشواری قابل تحمیل است و در نتیجه نظارت ناکافی بر رعایت قوانین، اخلاق عام از درون تهی می شود. بنیادگرایی مذهبی راهی به همساز با پیش شرطهای یک دموکراسی لیبرال نمی یابد، چون کسی که مذهب خود را حقیقت واحد می داند، آزادی مذهب را نیز کشف شیطان خواهد نامید. موج عظیم مهاجران نیز دموکراسی را با خطر مواجه می کند، چون منجر به واکنشهای طرفداران ای از سوی بخشی از ساکنان اصلی می شود که به طور معمول دارای شخصیت ضد دموکراسی نیستند. در نتیجه تمام این عوامل، اساس همگونی اخلاقی تضعیف می شود، چیزی که بدون آن زندگی اجتماعی نمی تواند عملکرد درستی داشته باشد.

از مطالب فوق روشن خواهد شد که برای حقانیت بخشیدن به اخلاق عام و حفظ و تداوم آن نباید نزد مذهب چاره جویی کرد. مذهب در نظام حکومتی ما به حریم خصوصی تعلق دارد و توجیه معتبری برای اخلاق نیست. حفظ و پیشبرد اخلاق عام پیش از هر چیز وظیفه نظام سیاسی است که نمی تواند آن را به جامعه محول کند. اگر نظام سیاسی دست روی دست بگذارد، همه چیز مجاز خواهد بود.

## به مناسبت سال تحصیلی جدید

## در باره وضعیت اسفبار آموزش و پرورش در ایران

مهرداد . ا

زمانی پدرا و مادها تصور می کردند که تحصیل رمز موفقیت در ایران است و کوشش می کردند هر طور شده شرایط رشد و پیشرفت تحصیلی فرزندانشان را فراهم آورند تا آنها بتوانند هم برای خود و هم برای جامعه خویش مفید باشند. اما در حال حاضر سیستم آموزش و پرورش ایران به آن چنان وضعیت فلاکتباری دچار شده است که این تصور که تحصیل رمز پیشرفت فردی و اجتماعی است به تدریج از ذهن همگان رخت برمی بندد، چرا که اکنون در عمل همه می بینند که چگونه فارغ التحصیلان مدارس و دانشگاهها، حتی در سطوح عالی و بالاتر از لیسانس، قادر نیستند از دانش خود در رشته مورد علاقه خویش استفاده نمایند و برای مثال فوق لیسانس زبان در خیابان به دستفروشی می پردازد و یا استاد دانشگاه برای تامین معاش به مسافرتی می پردازد! گذشته از آن، افت کیفی امر آموزش در سطوح مختلف ابتدایی، متوسطه و عالی تحلیل رفتن امکانات آموزشی کشور برای تامین نیازهای آموزشی بیش از ۲۰ میلیون دانش آموز و دانشجویان، اعمال محدودیتهای مختلف توسط سیستم اداری آموزشی و بالارفتن هزینه تحصیل، به ویژه در بخش آموزش عالی، در مجموع سبب شده اند که در حال حاضر عده کثیری از جمعیت فعال کشورمان، یعنی نوجوانان و جوانان، یا نتوانند تحصیل نمایند یا به دلایل و عوامل گفته شده قادر نباشند که در رشته مورد علاقه خویش به تحصیل ادامه دهند. این در حالی است که ما همگی به خوبی می دانیم که کشور ما با وسعت زیاد و سرمایه های مادی و قابل بهره برداری فراوان، برای رشد و توسعه اقتصادی - اجتماعی - نیاز وافر به آموزش و تربیت دانش آموختگان و متخصصین در زمینه های مختلف علوم و تکنولوژی دارد. در این جا، البته، برای این وضعیت ناهنجار و اسفبار سیستم آموزشی ایران علل مختلفی را می توان برشمرد که از جمله عبارتند از:

کمبود فضای آموزشی: طبق برآوردهای موجود فقط در مقطع ابتدایی بیش از ۳۰۰ هزار کلاس درسی کم است. برای مثال در کهنوج نزدیک به ۲۰ درصد کلاسهای درسی زیر سایه درختان و داخل چادر برگزار می شود و تنها ۳۰ درصد از دانش آموزان منطقه از فضای آموزشی جدید استفاده می کنند. در این بخش تنها یک دبیرستان دخترانه یازده کلاسه وجود دارد که کلاسهای آن در داخل چادر برگزار می شود. یا در استان کردستان کمبود ۴ هزار کلاس درس وجود دارد و ۲۶۰ روستا در نقاط مختلف استان لرستان فاقد مدرسه و فضای آموزشی هستند و ۲۵۰۰ دانش آموزان بخش چهار دانگه ساری در مدارس مخروبه تحصیل می کنند و ...

کمبود کادر آموزشی و معلم: بنا به آمار موجود و مطابق استانداردهای آموزشی در ایران ۳۲۸ هزار کمبود معلم وجود دارد. به طور مثال همدان نسبت به میانگین کشوری ۱۶۴۹ کادر آموزشی کمبود دارد. در هرمزگان آموزش و پرورش این منطقه با کمبود ۳۰۰۰ نیرو مواجه است. جزیره قشم با کمبود ۲۰ معلم روبروست و برای این کمبود کادر آموزشی و به ویژه معلم می توان دو علت اصلی ذکر کرد. از یک طرف دولت امکانات و تسهیلات لازم برای تربیت کادر آموزش دیده و علی الخصوص معلمین اختصاص نمی دهد و از طرف دیگر به دلیل بدی وضعیت اقتصادی و تحلیل رفتن روزمره توان مالی قشر حقوق بگیر منجمه معلمان که قادر نیستند با حقوق ثابت ماهیانه ناچیزی که از دولت دریافت می نمایند معاش

خویش را تامین نمایند، این قشر زحمتکش به هیچ وجه انگیزه لازم برای ارائه خدمت به فرزندان مردم را ندارند و به خاطر تامین معاش ناچارند به شغلای دیگر رو آورند که در بسیاری موارد با روحیه و خصوصیات شغلی آنها ناسازگار است و به همین جهت باعث فرسایش اعصاب و بحران روحی در آنان می گردد و به این ترتیب موجب می گردد که از کار کناره گیرند یا قادر نباشند با کارایی لازم به کار خویش ادامه دهند.

تلفیق دو عامل فوق یعنی کمبود فضای آموزشی و کمبود کادر آموزشی و معلم سبب افت شدید و کیفیت آموزش به ویژه در سطوح ابتدایی و متوسطه شده است چرا که مدارس سه شیفته یا حتی چهار شیفته شده اند و در کلاسهایی که باید حداکثر ۲۰ دانش آموز داشته باشند، بین ۶۰ تا ۹۰ نفر را گنجاندند. در کنار این موضوع همچنین باید به اعمال سیاست اشتقاق علیه دانش آموزان و معلمین در مدارس اشاره کرد که عمدتاً به دلیل جلوگیری از حرکتی اعتراضی آنان و فعال شدن آنها علیه رژیم صورت می گیرد: ایجاد ۱۷۰۰۰ پایگاه بسیج در سراسر کشور و اجرای انواع طرحهای جاسوسی و کنترل نظیر "طرح یاوران" و گشت کنترل و امنیت فقط نمونه هایی از این اشتقاق گسترده و سرتاسری است که علیه دانش آموزان کشور ما اعمال می گردد. یک بعد دیگر فاجعه دامنگیر سیستم آموزش و پرورش در ایران رشد قارچ گونه و سرطان وار مدارس موسوم به غیر انتفاعی است. گشایش این مدارس در واقع نوعی طبقاتی کردن امر تحصیل و تنزل دادن سطح و کیفیت آموزش عمومی است، چرا که اینها در واقع مدارس خصوصی اند و ورود و ادامه تحصیل در آنها نیازمند پرداخت مبالغ کلان به عنوان شهریه است لذا فقط فرزندان طبقات متمول جامعه که اغلب نیز از طبقه حاکم اند قادر به تحصیل در این مدارس بوده از آن طرف، در مقابل، آنها هم انتظار دارند که در مقابل پولی که پرداخت کرده اند نمره قبولی از معلمین این مدارس بگیرند و به کلاس بالاتر راه پیدا کنند که عملاً هم چنین می شود و این قرارداد یا در واقع معامله ناگفته ای است که عملاً دو طرف به آن پایبندند و اجرا می شود. در مقابل مدارس دولتی که اکثراً در حاشیه شهرها قرار دارند و فرزندان محرومترین اقشار جامعه در آنها درس می خوانند، از حداقل امکانات محرومند. چنانچه اینجاست که این مدارس هم طبقه بندی شده اند. اغلب مدارس دولتی تبدیل به "نمونه مردمی" گشته اند که در واقع راهی برای اخاذی از مردم و شانه خالی کردن از وظیفه دولت از لحاظ تامین تحصیل رایگان در سطح ابتدایی و متوسطه برای فرزندان مردم می باشد. در این مدارس به اندازه نصف شهریه مدارس غیر انتفاعی از اولیاء دانش آموزان گرفته می شود چرا که رژیم مدعی است کیفیت آموزشی در این مدارس مثل مدارس به اصطلاح غیر انتفاعی است. شهریه اینگونه مدارس گاهی در نوبت اول مبلغی بین ۲۰ تا ۲۵ هزار تومان است. بعد دیگر فاجعه در برگزیده آموزش و پرورش نظام جدید آموزشی در دبیرستانهاست که برطبق آن بخش اعظم دانش آموزان (حدود ۷۰ درصد) بعد از سال اول، به رشته کار و دانش جذب می شوند و پس از گذراندن ۴۵ واحد درسی، بقیه واحدها را برای کار آموزشی در کارخانه ها می گذرانند. در واقع رژیم با این طرح، تامین امکانات تحصیلی حدود ۷۰ درصد دانش آموزان بعد از گذراندن ۴۵ واحد درسی در طی یک سال و نیم روانه کارگاههای ساده ای از قبیل خیاطی، و... می شوند. در پایان یک سال و نیم به اصطلاح کارآموزی عملی به آنها دیپلم مهارت می دهند و بعد باید جذب بازار کار شوند. در عمل همان طور که گفته شد، از آنجا که در محلهای مختلف امکانات آموزش عملی برای کارآموزان طرح جدید وجود ندارد، بنابراین دست کم دو سوم دانش آموزان دبیرستان از همان ابتدای دوره دبیرستان به دام قاچاقچیان مواد مخدر افتاده و معتاد می شوند. در سایر رشته ها، یعنی ریاضی، تجربی،

ادبیات و فنی هم که ۳۰ درصد بقیه دانش آموزان جذب آنها می شوند، دانش آموزان به شدت تحت فشار قرار دارند، زیرا در این رشته ها با توجه به زیادی حجم کتابها و کوتاه بودن زمان، فشاری بسیار بیشتر از ظرفیت فراگیری دانش آموزان به آنها وارد می شود. به طور مثال یک کتاب ۲۰۰ صفحه ای که در نظام قدیم می باید ظرف ۹ ماه یاد گرفته می شد در نظام جدید می باید ظرف یک ترم سه ماهه تمام شود. لذا در پایان ترم بسیاری از دانش آموزان قادر نیستند از عهده امتحان پایانی برآیند و به اصطلاح "مشروط" می شوند، یعنی ادامه تحصیلشان در دانشگاه "مشروط" به گذراندن واحدهای رد شده است. آن تعداد اندک هم که موفق به گذراندن واحدها می شوند سطح سوادشان عملاً پایین است چرا که فرصت تمرین و مطالعه و پرسش و پاسخ در کلاس را ندارند. به این ترتیب عملاً ۷۰ درصد دانش آموزان از همان دوره دبیرستان از طریق جذب در رشته کار و دانش از شرکت در کنکور محروم می شوند و کسانی هم که واحدها را مشروط گذرانده اند در سایر رشته ها نمی توانند شرکت کنند. هر فرد واجد شرایط هم فقط دویار می تواند در کنکور شرکت کند. دانش آموزانی هم که موفق به گذراندن کنکور می شوند پشت سر سهمیه بندی دانشگاهها می مانند. تنها ۴۰ درصد ظرفیت دانشگاهها به آنها اختصاص پیدا می کند و ۶۰ درصد بقیه متعلق به عوامل و نورچشمیهای رژیم است. بنابراین پیوسته که در این نظام آموزشی جدید چگونه فرزندان خانواده های محروم و کم درآمد قربانی می شوند و امکان شکوفایی استعدادها از اکثریت بزرگی از فرزندان مردم سلب می شود. نبود امکانات بهداشتی و ورزش در مدارس ابعاد دیگر فاجعه نظام آموزشی کشورند که در استان یزد کمبود ۲۳۵ مری بهداشت وجود دارد. در استان خوزستان با یک میلیون و ۱۱۳ هزار و ۳۹۱ دانش آموز فقط ۱۱۸ مراقب بهداشتی وجود دارد، در ازای هر ۲۶۴۰ دانش آموز تنها یک معلم ورزش در ایران وجود دارد و آموزش و پرورش ۷۰ درصد مری تربیت بدنی کم دارد و فضای مفید ورزشی سرانه ۱۷ سانتی متر مربع است که ۳۶۰ برابر کمتر از استانداردهای معمول دنیا است. مجموعه عوامل فوق در کنار هم و با هم باعث شده اند که همان طور که در ابتدا گفته شد عملاً حداکثر ۶۰ درصد دانش آموزان موفق می شوند که دوران ابتدایی را به پایان برسانند و بیش از ۳۰ درصد دانش آموزان ابتدایی نمی توانند بیش از ۴ سال به تحصیل ادامه دهند. تازه آن بخش از دانش آموزان هم که موفق می شوند تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در نظام جدید به پایان برسانند عملاً به دلیل فقدان امکانات شغلی متناسب با مهارتهای تحصیلی خود جذب بازار کار نمی شوند و بر ارتش بیکاران اضافه می شوند و لاجرم برای تامین معاش به شغلای دیگر مخصوصاً شغلای کاذب روی می آورند. همان طور که قبلاً گفته شد وضعیت کشور ما از لحاظ منابع و احتیاجات طوری نیست که به طور بالقوه ظرفیت جذب فارغ التحصیلان مدارس و دانشگاهها را نداشته باشد چرا که جامعه ما یک جامعه جوان با منابع و امکانات بالقوه فراوان است و به شرط اعمال سیاستهای درست و اصولی رشد و توسعه از سوی یک دولت مردمی به خوبی قادر است یک نظام آموزشی پویا را در خدمت اهداف یک رشد اقتصادی - اجتماعی موزون به کار گیرد و به این ترتیب امکانات یک زندگی قابل قبول را برای تمام شهروندان فراهم آورد. ولی مسأله که این امر تحقق نیافته و نظام فعلی اداره کشور برجای خود باقی است به آینده کسانی که به امید یک فردای بهتر از همین امروز وارد نظام آموزشی کشور می شوند یا حتی به آینده آنهایی که با پشت سرگذراندن همه موانع و مشکلات موجود موفق شوند تا سطوح عالی به تحصیلات خود ادامه دهند، نمی توان چندان امیدوار بود.

**NABARD - E - KHALGH**

Organ of the

Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas

Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Published by :

NABARD CULTURAL ASSOCIATION

No : 150 22. NOV. 1997

NABARD  
B.P. 20  
91350 Grigny  
Cedex / FRANCE  
\*\*\*

KANOON  
Postbus 373  
4380 AJ Vlissingen  
HOLLAND  
\*\*\*

NABARD  
P.O Box 10400  
London N7 7HX  
ENGLAND  
\*\*\*

NABARD  
Post fach 102001  
50460 Koln  
GERMANY  
\*\*\*

HOVIAT  
P.O Box , 1722  
Chantilly, VA  
20153-1722 U.S.A  
\*\*\*

NABARD  
Casella Postale 307  
65100 Pescara  
ITALIA  
\*\*\*

NABARD  
P.O. Box 56525  
shermanoaks, CA  
91413 U.S.A

NABARD  
P.O. Box 15 Toronto  
ont. M 5 S 2SG  
CANADA

آدرس پست الکترونیکی نبرد خلق

E. Mail : nabard@club-internet.fr

**گزارش سیاسی سخنگوی سازمان ...**

بقیه از صفحه ۴

چارچوب نظام صورت می گیرد، نه بازیها و مانورهای از پیش تعیین شده، بلکه ناشی از صف بندیهایی است که به طور واقعی در مقابل هم شکل گرفته است. از بررسی رویدادهای می توان دو نتیجه مهم گرفت.

۱- تا آن جا که به موقعیت خامنه ای به مثابه ولی فقیه نظام برمی گردد، شرایط به قبل از ۲ خرداد امسال برمی گردد.

۲- تا آن جا که به کل نظام و نقش خاتمی در آن برمی گردد، این نظام قابل استحاله نبوده و در آن تغییری به سود مردم صورت نمی گیرد.

این دو نتیجه گیری می تواند راهنمای عمل سازمان ما به مثابه یک سازمان کمونیستی و انقلابی قرار گیرد.

بنابراین سیاستهای اساسی ما همچنان باید بر خطوط انقلابی و رادیکال در مقابل خطوط رفرمیستی پای بماند.

سازمان ما کماکان بر سرنگونی تام و تمام نظام ولایت فقیه با تمام دسته بندیها و باندهای درونی آن و شرکت در ائتلاف شورای ملی مقاومت ایران تاکید نموده و این را

تنها سیاست اصولی، انقلابی و به سود مردم ایران می داند. سازمان ما باید از طریق پافشاری بر این اصول، از طریق مبارزه انقلابی علیه نظام ولایت فقیه، از طریق

خنثی نمودن تلاشهای رفرمیستی و استحاله طلب، که جنبش ترقیخواه مردم ایران را به بیراهه سوق می دهند،

به تقویت صفوف خود، یعنی صف کمونیستهای انقلابی بپردازد. ما تمام کمونیستهای انقلابی که برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه و برای تحقق

دموکراسی، سکولاریسم و سوسیالیسم مبارزه می کنند را به پیوستن به سازمان دعوت می کنیم.

۹۷ اکتبر ۹۷

**نظر دیگر در مورد ماده ۲**

۲- نظام سوسیالیستی، عالی ترین نظام عادلانه و قابل تحقق به رهبری طبقه کارگر است که محور طبقات و مالکیت خصوصی و استثمار انسان از انسان را رسالت اصلی خود می داند. در نظام سوسیالیستی دخالت و شرکت فعال توده های مردم در تعیین سرنوشت خویش در چارچوب شوراهای دموکراتیک به رسمیت شناخته می شود. این نظام مخالف پرداختن به زندگی خصوصی افراد و یا حذف فیزیکی دگراندیشان ایدئولوژی طبقه کارگر است. تضمین عالی ترین دموکراسی انسانی در جامعه سوسیالیستی بر عهده دیکتاتوری پرولتاریاست.

**حمله روزنامه کیهان رژیم به منتظری**

به دنبال سخنرانی منتظری در قم، روزنامه کیهان رژیم عکس العمل شدیدی نشان داد. رادیو اسرائیل در برنامه ۲۶ آبان خود اعلام کرد: "روزنامه کیهان تهران طی مقاله شدیدالحنی نوشت (خمینی) از طریق چند نامه پراعتاب برای منتظری از او خواسته بود بیت خود را از افراد ناصالح و رفت و آمد مخالفان پاکسازی کند و از او خواسته بود که اکیدا دیگر در مسائل سیاسی به دلیل ساده اندیشی و فریب خوردگی دخالت نکند. کیهان افزوده بود، ولی متأسفانه نصایح امام در این شخص بی تأثیر بوده و او چند روز پیش در جلسه بی دوباره کوشید بخت سیاه خود را مورد آزمایش قرار دهد. کیهان نوشت بهتر است که این فرد ساده اندیش را رها کرد زیرا امام بر او مهر باطله زده است و افزود به او و اطرافیانش باید گفت: ای مگس، عرصه سیمرغ نه جولان گه توست."

**پاسخ به نامه ها**

- رفیق هوشنگ از کانفرنسیا ۱۰۰ دلار کمک مالی  
- رفیق به کیش از آلمان، ۶۰ مارک کمک مالی  
- آقای اکبر . ت از هلند، نامه شما همراه با هزینه کتاب " تاریخ سی ساله " رسید. ضمن تشکر، کتاب برای شما ارسال خواهد شد.  
- آقای نظام. ر از نوروز، وجه آبونمان شما رسید.

- انجمن دموکراتیک حمایت از پناهندگان سیاسی در اتریش، اطلاعیه ای با عنوان "حرکتهای هماهنگ با سیاست خارجی رژیم را افشاء و محکوم کنیم!" برای نبرد ارسال کرده است. این اطلاعیه تلاشهای رژیم با هدف خارج شدن از انزوای بین المللی در پوشش فعالیتهای وسیع فرهنگی و هنری و نیز تبلیغات گسترده در خارج از کشور با عنوان دموکرات شدن رژیم از زمان روی کار آمدن خاتمی، آغاز شده است، را افشاء می کند.

**معرفی کتاب ...**

**تداوم**

تداوم، گفتگویی است با مهدی سامع که در آن به مسائل زیر پرداخته شده است:

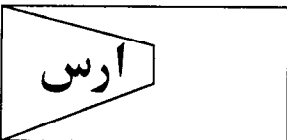
- از کجا می آیم
- تاریخچه سازمان
- نظری کلی بر انشعابهای درون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
- سوسیالیسم - مرگ و تولدی دیگر
- پایه های سوسیالیسم در قرن بیست و یک (مبانی منشور سازمان)
- زن فدایی
- مبارزه مسلحانه
- ما و شورا
- وحدت و جبهه وسیع
- سفر به آمریکای شمالی
- تداوم
- قیمت کتاب معادل ۲۵ فرانک فرانسه، ۷ مارک آلمان و ۵ دلار آمریکا است.
- برای دریافت کتاب با ارسال قیمت آن با آدرسهای آلمان، هلند و آمریکا مکاتبه کنید.

**رادیو ارس**

پنجشنبه ها ساعت ۸ تا ۱۰ شب

کانادا - ونکوور

صدای دوستداران صلح، دموکراسی و سوسیالیسم و یادآور خاطره زنان و مردانی که در راه آزادی خلقهای خویش جانفشانی کردند



**در شبکه جهانی اینترنت**

<http://members.tripod.com/ARAZ/index-1.html>

به رادیو ارس گوش کنید.  
نبرد خلق را مطالعه کنید.

از اخبار ورزشی روز مطلع شوید.  
اخبار روز را به زبان انگلیسی مطالعه کنید.

**صفحه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران**

در روی شبکه اینترنت

<http://151.99.139.188/fedaian/>

**توجه**

آدرس جدید پست الکترونیکی نبرد خلق

E. Mail : nabard@club-internet.fr

**نبرد خلق**

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

مدیر مسئول: زینت میرهاشمی

چاپ: انجمن فرهنگی نبرد

نبرد خلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و بیان کننده نظرات این سازمان است. اما بدیهی است که از چاپ مقالات و مطالب فعالین سازمان و جنبش مقاومت و صاحب نظران و نیز ترجمه مطالبی که حجم نشریه اجازه می دهد و اطلاع از آن مفید است، خودداری نمی کند. مطالبی که با امضای افراد در نبرد خلق چاپ می شود، بیان کننده نظرات خود آنان است که ممکن است با نظرات سازمان منطبق، همسو یا اختلاف داشته باشد. سرمقاله نبرد خلق (با نام و یا بدون نام) بیان کننده نظر سازمان است.

برای تماس مستقیم با نبرد خلق و اشتراک آن، با آدرس زیر تماس بگیرید.

NABARD  
B.P. 20  
91350 GRIGNY CEDEX / FRANCE

**فرم اشتراک نبرد خلق**

Name : .....

Address : .....

**بهای اشتراک سالانه نبرد خلق**

اروپا ۷۵ فرانک فرانسه  
آمریکا و کانادا ۱۸ دلار آمریکا  
تک شماره ۷ فرانک فرانسه

**حساب بانکی سازمان**

نام بانک : SOCIETE GENERAL  
آدرس بانک : BOULOGNE - S - SEIN  
FRANCE  
کد گیشه 03760  
شماره حساب : 00050097851  
نام صاحب حساب : Mme. Talat R.T

## عملیات راهگشایی



دفتر مطبوعاتی مجاهدین خلق ایران در پاریس روز ۱۲ آبان طی یک اطلاعیه اعلام کرد که در ۹ رشته عملیات و درگیری که در مناطق وسیعی از استانهای غرب کشور در سه روز گذشته جریان داشت بیش از یک صد تن از پاسداران و عوامل اطلاعاتی رژیم کشته و زخمی شدند. براساس این اطلاعیه در این عملیات، نیروهای رژیم در غرب و جنوب کشور به حالت آماده باش درآمدند. اطلاعیه اضافه می کند که شمار عملیات راهگشایی در داخل ایران (در فاصله اول مهر تا ۱۲ آبان) به ۳۵۲ فقره رسیده است و در روزهای ۹، ۱۰ و ۱۱ آبان تا بامداد دوشنبه ۱۲ آبان، در منطقه وسیعی از استانهای خوزستان، ایلام و کرمانشاه در اطراف شهرهای خرمشهر، موسیان، دهلران و قصر شیرین، درگیری گسترده جریان داشته است. براساس اطلاعیه مجاهدین خلق ایران در این عملیات ۸ مجاهد خلق به شهادت رسیدند. یکی از شهدا فیلیپ یوسفیه، رزمنده مسیحی بود که از ۸ سال پیش به مجاهدین پیوسته بود.

## تورهای جنایتکارانه رژیم

ژرژمارشه که از سال ۱۹۷۲ تا کنگره ۲۸ حزب کمونیست فرانسه در سال ۱۹۹۴، دبیرکل این حزب را به عهده داشت، در سن ۷۷ سالگی در اثر بیماری قلبی در ۱۶ نوامبر ۹۷، در پاریس درگذشت.

روز شنبه ۳ آبان ۷۶ (۲۵ اکتبر ۹۷) تروریستهای اعزامی رژیم آخوندی یک مجاهد خلق را در حوالی شهر بقیه در عراق با شلیک گلوله به شهادت رساندند. بنا به اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق ایران در بغداد مجاهد خلق چنگیز هادیخانلو، ۴۵ ساله که در این درگیری به شدت زخمی شده بود، در بیمارستان جان می باز. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ضمن محکوم نمودن این عمل تروریستی و جنایتکارانه شهادت مجاهد قهرمان چنگیز هادیخانلو را به خانواده و رزمندگان ارتش آزادی بخش تسلیت می گوید.

روز شنبه ۱۸ اکتبر ۴ تن از تروریستهای رژیم آخوندی در جاده اصلی سلیمانیه - کرکوک در کردستان عراق به روی یکی از خودروهای سازمان مبارزه ملی - اسلامی کردستان (خه بات) آتش گشودند. در این عملیات وحشیانه کاک طاهر فیضی از پیشمرگان سازمان خه بات به شهادت رسید. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران شهادت کاک طاهر فیضی را به خانواده و دوستان او تسلیت می گوید.

بنا به اطلاعیه دفتر نمایندگی حزب دموکرات کردستان ایران در خارج از کشور، روز ۲۱ آبان امسال یکی از هواداران این حزب به نام حسین هیتا، اهل مریوان در مرکز شهر سلیمانیه در کردستان عراق به دست تروریستهای رژیم آخوندی، به شهادت می رسد. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ضمن محکوم نمودن این اقدام تروریستی و جنایتکارانه رژیم، شهادت کاک حسین هیتا را به خانواده و بستگان او تسلیت می گوید.

## سنگسار در ملاء عام

سه مرد و سه زن در شمال ایران پس از رای دادگاه که آنها را مجرم به زنا و فحشا شناخته بود، در ملاء عام سنگسار شدند.

آسوشیتدپرس ۴/آبان/۷۶

در برابر تدری می استند  
خانه را روشن می کند و  
می میرد



رفقای فدایی: سیروس سپهری - شاهرخ هدایتی - فرهاد سپهری - محمدرضا چمنی - علی دبیری فرد - رحیم خدادادی - عثمان کریمی - هادی اشکانی - لقمان مدائن - محمد سلیمانی (صغر) - محمد داوود نوری - عبدالرضا ماهیگیر - مریم دژآگاه - مهران محمدی - مجید شریفی - همایون - حجت - عزت الله بهرامی (موسی) - جمشید دژآگاه - مهین جهانگیری - محمد قلی جهانگیری - عزیز پور احمدی - علی رضا شفیمی - علی بهروزی - محمد قادری - حسین رکنی - احمد پیل افکن - احمد گراوند - علی اصغر ذاکری - سلیمان سلیمانی - فرج الله نیکی نژاد - مرتضی فخر طباطبایی - عبدالله فیض الله بیگی - عمر صالحی - حسین مدیر شانه چی - محمد حسین خادمی از سال ۵۰ تا کنون در آبان ماه در بیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع و برای دموکراسی، رهایی و سوسیالیسم توسط مزدوران رژیمهای شاه و خمینی به شهادت رسیدند.

## توجه

از این شماره تا اطلاع مجدد، از چاپ رویدادهای تاریخی خودداری می کنیم. نبرد خلق، در هر ماه مهمترین رویدادهای تاریخی را چاپ کرده و اکنون به علت محدود بودن صفحات نبرد خلق و کمبود جا برای چاپ مقاله ها، گزارشها، اخبار، به ناچار باید این قسمت را حذف کنیم. چنان که ناچار شدیم بخشی از مطالب را ریزتر چاپ کنیم. امیدواریم با دست یابی به امکانات بیشتر، و زیاد کردن صفحات نبرد خلق، بتوانیم رویدادهای تاریخی، که یادآوری آن می تواند سهم مهمی در تجربه اندوزی از تاریخ داشته باشد را دوباره چاپ نمائیم.

## بیانیه مشترک

در اکتبر امسال تعدادی از فعالان سیاسی و اجتماعی و روشنفکران ایرانی که در آلمان پناهنده هستند، با امضاء یک بیانیه مشترک از دولت آلمان خواستار "تعطیل سفارتخانه جمهوری اسلامی در بن، به عنوان مرکز هدایت کننده و هماهنگ کننده اقدامات تروریستی و جاسوسی جمهوری اسلامی در آلمان، و مراکز چوچون "خانه ایران" در کلن و مسجد ایرانیان در هامبورگ، که به عنوان مجریان سیاستهای تروریستی و جاسوسی رژیم فعالیت دارند و قطع همکاریهای اطلاعاتی دول آلمان با جمهوری اسلامی ایران" شدند. امضاء کنندگان: مینا احدی، حسین افصحی، نسرین بهجو، اصغر داوری، کامبیز روستا، آزاده سپهری، نادر شریفی، علی فتاحی، مجید فرزانه، حسین متین پویا، سیروس ملکوتی، ناصر مهرآور، بصیر نصیبی، حمید نوذری و احمد نیکه آذر در این بیانیه اعلام نموده اند که "انتخاب خاتمی به سمت ریاست جمهوری موجب هیچ گونه تغییری نشده و اعدام، سنگسار، شکنجه و ترور همچنان ادامه دارد." □